

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۰۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب حکمت تطمین - خطب مؤلف

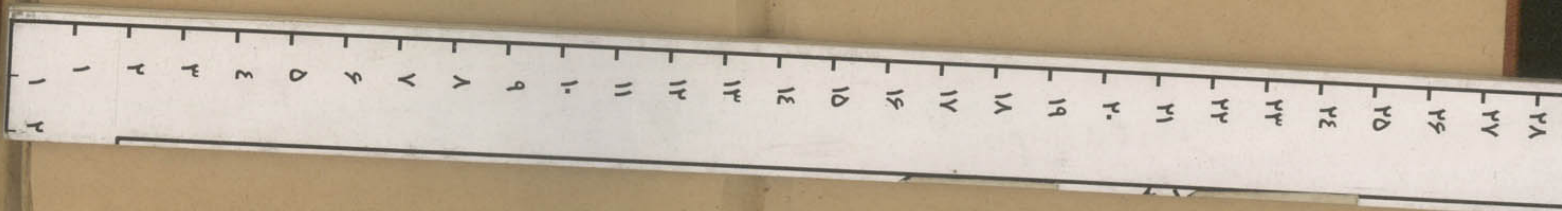
مؤلف لطفعلی لطفی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۰۶۲

۲۰۸۲۷

$\frac{17062}{20827}$



۱۷۰۶۲

۲۰۸۲۲۷

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب: چند نظم از - خط مؤلف

مؤلف: لطیف لطفی

مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۷۰۶۲

۲۰۸۲۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب حکمت نظم زور - خط مؤلف

مؤلف لطیف لطفی

مترجم

شماره قفسه ۷۰۶۲

۲۰۸۲۲۷

۱۷۰۶۲
۲۰۸۲۲۷

بیت نام که در پیش او روی کج
کین رخ که آمد و مقصود و کار
این رخس تر استخوان قوم و خون
و جز در جاست و در استود بر با کل علی این ای حالت صلی الله علیه و آله
و آمد با عید گفت هر جا کلام است
کافی علی فاطمه العیبه و السلام و آمد با عید ملک فرخامن با و رک و لا علی است
جنک بل و بعد ملک املا اللباده و غنیه ملک
نار بر خجاست می برستم
ترا چون ست عیبت که مردم
پر کشندت از آن می برستم
اگر کسی در مقام این بر عافانی آید
بیا کسی در مواجهه آن کس یک
هر آید آن در بی علی اول بر زب زب زب
و آن مسیح لطف لایزال را در نهاد
در دو بی و پیش را در وقت اعدا و کسی
گویش بر صفا با و بر غیر از حدت
و همان غیر از حدت و می سکند
و آنکه در وقتش را در ستار سکند
قلی قرال قبولی بر سجد با یک
شده از مقرون با و در نما جان لایق
الان عبد مناف و بعضی از نا صفا صاحبه همانان بی و فاطمه علی و رسد
نظم کشیده و بر سرش و سخته که برش خوش سخنان برساند تا از ناهدق
و در الحی در حق ابی اهل کاه شوره در اهل در کورند و باقی بر او کرده و اید الی غیر
قد قامت المنطقه منهم الله سبحانه و تعالی و ان تحت الشمره و لغت لینی الحسنا
چون در بیت کل امرضا فزودت
سجد بسم الله الرحمن الرحیم استعا
نما بر صبرش صحیح و کلام صحیح و بیان صحیح و انظر صبر حضرت رسالت ناه
حرم حرم لی مع الله ربانی و در انما اصبح نحن برور انما اعلم صبط انوار ربانی
نزل نزل عنایت سبحانی شیخ شیبته سبحان الله عاصری عنده یکستان
فادی سالی عید با وادی صده صده صده و در خطه در کلام محبتا یعنی که مصطفی
حیث قال علی اودی ان لم یجد حیه سیم الله فوالله لایزال علی علیه و آله و آله
السیده و لو کنت عیانا من الشریکین لکانت ابتداء کلام بسم الله الرحمن الرحیم

و تند و اسرار فرم خوانند و فرم دیوار یعنی برینست دولت و چون سیم
منا عیبن برینند و عیبن مانده منقولن کای ان نمند و آنچه علق با و صرح
دارد و از زواید است که اگر در سب یکوت زیاده کسند انرا سب خوانند
و سبوح نام گوشت جن منا عیبن که منا عیبن گویند و فاعلان را
که فاعلیان سازند و اگر و در یاد کنند انرا بدل فاعلند بین و اما ان
کشید جن مستنسلان که در اصل مستنسلین بوده است و دیگر از اجناس
زخات اشترت و شتر دولت عیبت و در اصطلاح سیم و یا منا عیبن
انداخت است شمشیر کن سیم و دیگر کن شتر سیم و در سوره تنقیر
شاه عیبت که بر ما عام از سیم و این بر ما شتر گویند و دیگر
هر اجناس هر کس او شتر و خوب و برین که در دست و در اصطلاح سیم و آن
منا عیبن که در وقت فاعیل مانده منقول همان مانده شمشیر
ای سیم عیبت که منقول در در است از جمله کت و صحت خاک را با و ی
و این بر راهی از خرب خوانند و چون سابقه عیبت نمند شکر
که در وقت سب سب از سب که در وقت را کتوف خوانند و اگر سب سب از
و سب سب سب که در وقت سب سب و اگر سب سب سب از سب سب گویند
سب سب سب که در وقت سب سب و اول از سب سب سب از سب سب سب و
سب سب سب که در وقت سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
سب سب سب که در وقت سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
این سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
و دیگر که منقول و دیگر که در وقت سب سب سب سب سب سب سب
فرا و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
گویند سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
مانند که در وقت سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
انما کلام لایق است انما کلام لایق است انما کلام لایق است
و من علیها الباقی اما در بر دیگر که منقول و دیگر که منقول و دیگر که منقول

نامعلوم در پست باشد و حق و جرم را در کتب مذکور
 حرف دوم بر اصل خویش شود منتقل می باشد منتقل می باشد
 شکر خدا که مظهر فیض و عطای است این لطف و محبت کار و شکر و دعا
 این برادر بفرموده منوی گویند اما بر مل مجنون هر چند که فراموش توانست
 نام هر چه را عتد المیت در عایت را کالی بادشاه زکره عنوان
 هم فتم و بپذیر از راه صان و عطا ختمه نالاق داعی که سیهان شد
 از طرف ازیم و برفت از دایم بخ تو جو سیاهی دمن مور هفتیست
 که برین جنبش توتو وارد دام از صوب و صنادیدی را درت کرد
 که تو تشریف بیستوی و با نام و ایام سراسر از کنی خادم و برادر
 و این مصعب برسی و چهار فصلان تطبیح می باید اما در مل سخن مجنون
 عارض و ضرب را معذور و کوفه نون آورد و صبر و استوار را هم سالم
 دم مجنون اقبالی تو و مادر سرگردانیم شاه کشته نوی احمد و کوییم
 سر حاجت بر اصل بیاریم نزد با بپیر از تو تواریم و ترا میایدیم
 و این اسباب جامع جمع ارکان سالم و مجنون و معذور است
 و توان که تمام ارکان بر مل سالم بپسندد الا ضرب و عارض که معذور است
 با معرفت ای مراد نام از سید و در هر روز از تو فرموده ایم و غیرت سید
 دیگر بر مل شکوست و شکل بنامی است در اصطلاح اجتماع
 جن و کنت از تو ای جنبه نظای است با از نال رفت تو می نیست
 تقیضش فعلات فعلاتن مرتین و دیگر از تو بر هر مرتبت و چون
 اصل این بر مستمنن معمولات است چون بر کن را حل کنند نود
 که در دان منتقل فعلات شود هم از باب دین هم از صراحت حال
 منور در پیش دست سید صاحب کمال دیگر منسج مجروح و حق است
 بر نیست و در اصطلاح سبب معمولات انداختن ولات رافع بجای
 تبادن و اگر عارض را منحصر سازند و در کلور بر نیست و در اصطلاح
 انداختن سبب و تا معمولات و حق کبابی لا هت دن شاسن

دولت و فتح و طهر زمین شایان حضرت حق باورد زمین شایان
 تا که بود بر نالک از آن کواکب دولت و فتح و طهر زمین شایان
 و این اسباب جامع از ارض طی و جوع و خست اما مضارع کلاصلی ان
 من عین با علامت جن فز کند و کت سازند و قسم کنند و هدف
 نمایند هم شاید همس مشا و کالی هم مظهر جالس
 هم مصطفی جالی هم بر تقاضا حضرت یارب بحق احمد و اولاد و اولاد
 که بر هر خوری لولای علی و آل و اوب سالم شاسن
 یارب سببیش باشی سوخته شایان و شایان عتاد و بی شایان
 اما بر منتصب منوی کون با عتاد منتقل است مرتین بد ساسن شایان
 راحت روان سخن موشن جن شایان هم همان منی در میان جان سس
 دیگر کجاست مجنون شاسن بر و سبب و کوارتن نکست کجا
 بایک کم شوی یارب از صراحت شایان دیگر کجاست منوی موقوف منتقل
 منتقل فعلات که معمولات بطی و وقت فعلات شود و این سبب بود
 بر نون خواند یکی سبب منوی موقوف یکی بر مل سس معذور
 معذور عتانی و کفص حال بیج احسان و صاحب کمال
 و دیگر بر خست معلات منافع معلات که در اصل فعلات منتقل
 فعلاتن بوده مجنون و قسم این رنگ بر کرده ای سراسر از این کجاست
 که در هیچ یوا حسن که در سس و اگر هر مرتبت و در حق را حدت کنند
 و صبر و استوار سالم از شایان دیگر منتزاع معذور که در وقت هم خواند بود
 رسی که هر قرآن یوا حسن سراسر از این سس در این کجاست
 لوقی زجه ال عید ساسن بخوبی حسین و خلق حسین
 و دیگر منتزاع تلخ در کت رخته که در وقت و در اصطلاح فاعولن
 از ارضت عولن با نه منتقل خوانند ای کجاست باشد حوشید انور
 پیش جلالت از ذره کجاست و دیگر که منتزاع کجاست منصرف منظره
 سوسن بیاسر ککش زمین اول لاله کون در ککش زمین

بر دو جهان دامن جنت نشاند
 و کلمه بر این رخ و نای تو سوزت
 شرح ششسان طرب بر زلفت
 واکه غیر تو سباحت
 از آن حشر صاف طوطی رنجیده
 واکه نه در راه و نای تو زیت
 وین افلاک بر خون گریست
 این رخا فر تو سوزانند و سست
 لب لبانی تو غیر تو نیست
 چون داور در اصل باشد
 در دلف را بد چون گوشت جانور
 تا ترسید و از راه که رفت باید باشد
 سر در آرد و از آن اناکوت
 لطیف نیافت مستم ۳
 حرف همسین و آن لذت که در میان
 و کفی دروی یکو میساک باشد و
 آن حرف تخرک را در جیل
 و در جیل این منوع باشد متناوب نماید
 و چون مضمون و کسور باشد
 محقق شده و در جیل در میان
 توان بود
 زنی را بیاد دل سوی تو مایل
 علامت همه مینوال و قابل
 سنانی را ضمیمه شسته نایق
 ابلاط قابل فضل و اشراف
 مطیع حدت انصار و مهابه
 مولای از غلبه نوا فر
 تویی چون هر فرد کائنات
 زودت عاجز از باب نصیحت
 تو محض خیری در کار است
 محنت صادق و خضع تو کا و ب
 قوی سر و ذرا اولاد باشم
 نزار از باب این از جان ملازم
 بود و طبعش عدوی خصم کاسی
 بنیوایشان غیب ناظر
 ز تو کام قلم رو گشته حاصل
 که باقی با شمای سعادت ماضی
 قوی محروم شرافت و اعالم
 صبرت فلک حساس است ناظم
 که سرست اظهار بعضی از نوادر
 فلک در شایسته طبع شاع
 با قنات نیست خصم رعب
 که او درست و راست هم ثابت
 زنی در صفت تو نقل سر مایل
 و عای دولت زین میا کل
 غیرت ظل اشکال معانی
 خیال نیست عذر از بنده و امان
 شما بنموزم از زهر مت نکابان
 کسی چون هر گز دست نداد
 بس ارض حشوه و آسگانت
 نوابال و حسیتم استانت

جو لطف داد لطفی را بر استیت
 بصدق این کلمه آوردم بر استیت
 و اگر حرف و جیل که منقح باشد
 و اگر سخن آردند از اولیوم
 گویند چون طایر تو را بی نام و اعالم
 مستم ۴ از حرف قایمه که
 بیش از زبانت حرف قیامت
 و چنانکه سترا ی چشم قایمه موسسه را از
 استاس ستم عیدانند و ارقایه
 قابل پیشل می آید شورا ۶
 عین شینه قایمه قید نیستند
 و محدود رعد را یکتا قیام میدانند
 و قید محبت ساکن که پیش از روی
 آوردند ستر و ط که حرکت ماقبل
 او را چشمت او نمیشد و آن ستر
 و شورا ۷ پیش از ده حرف نیست
 شایسته است و قیدده شورا
 از انمان بیخ از سس شغ ف
 و محاط قایمه سیر که در تمام
 حرف هیچ تمهید توان نمود و در قید
 آوردن جن دایب دایر و کتب
 الم و حج و تخم و نخت و ردف
 و مراد و قسح و کشت و قصد
 و فضل و لطف و عظم و وعده
 در غ و کت و نقل و شکر و قلب
 و حج و قند و خوف و سهل و قید
 و درونی که در فارسی گویند
 ای را قبالت دو عالم همه
 منته در است و در جهان
 اهل در حال سیم باشی
 بحر ابر حسرت و غم
 و کلمه تو نیست بر سهر
 کلمت زوی تو بود چون پیوست
 می شود عام تو جویم مکرر
 هر دو ز غافله شست دل که
 غری دوستی میل نیست ای
 تو ذات تو صامت بود نیز چون
 صفت این فان نعمت و اگر
 قبل در اصل از جنس مست
 لطف داد صفت خود

نیت از دستم در دور تو
 تو شمی و اهل دل حاش خلی
 تو مرا دی و همه عالم طمعیل
 اخیست چهار حرف که پیش از زوای
 هشتم **ب** این چهار حرفی است که در اول کتب و در اول کتب است که
 بسبب او روی تو حرکت شود و تا روی ساکت گویند معنیست چون
 تو حرکت شود گویند مطلق و تو که روی با وسط از دستت جدا که
 ایست و در او در دستانی تو **ب** بر سینه یا در دستانی تو
 هرگز دل تو بسته اند و جدا **ب** که تو حرکت در دستانی تو
 که درین زمانه ای که در دست تو حرکت با وسط روین و این فایده
 با وسطی که در دست تو حرکت و اگر با وسط وصل تو که گویند در صورت
 هر چند در این زمانه تو در آدم **ب** بود بجز از وصل تو ایست که حرام
 هشتم **ب** در صورت و این در صورت که وصل تو شود خواه وصل
 را تو حرکت کرده خواه ساکن باشد اما مثال فایده که در حلقه حرکت که باشد
 ای فایده است تو از آدم **ب** در غم عشق تو بودی دیم
 الت در دست اصلی و در اول روی و با وصل و همه حرف و در اول حلقه
 ساکن نیمی اما باقیال تو شاید هم **ب** عادت باشد در آدم
 هشتم **ل** در نیت و این در نیت که در حرف چون در سانس
 شمی که غیری در جان و شمش **ب** که شمش از جان و کله شمش
 فایده در دست بردن از نیت از روی با وصل همه حرف شمش
 حرف هشتم **ا** نام و این در نیت یا نیت که نیمی بر میزد
 و این بر نیت و این نیت که بر نیت در نیت جهت است حکام
 و چون در اول فایده می باشد برین نام موسوم شد سانس
 این است که مانند نیت شمش **ب** از جمله طلق بر نیت شمش
 هم فایده در دست بردن از نیت و در اول روی و سانس وصل و فایده
 و این نیت دیم و شمش با نیت و نیت یعنی از نیت او در دست تو ایست

از آن

از آن نیت و این در دست اصلی و وصل و در نیت و باقی حرف است
 نیت از دستم در دور تو
 تو شمی و اهل دل حاش خلی
 تو مرا دی و همه عالم طمعیل
 اخیست چهار حرف که پیش از زوای
 هشتم **ب** این چهار حرفی است که در اول کتب و در اول کتب است که
 بسبب او روی تو حرکت شود و تا روی ساکت گویند معنیست چون
 تو حرکت شود گویند مطلق و تو که روی با وسط از دستت جدا که
 ایست و در او در دستانی تو **ب** بر سینه یا در دستانی تو
 هرگز دل تو بسته اند و جدا **ب** که تو حرکت در دستانی تو
 که درین زمانه ای که در دست تو حرکت با وسط روین و این فایده
 با وسطی که در دست تو حرکت و اگر با وسط وصل تو که گویند در صورت
 هر چند در این زمانه تو در آدم **ب** بود بجز از وصل تو ایست که حرام
 هشتم **ب** در صورت و این در صورت که وصل تو شود خواه وصل
 را تو حرکت کرده خواه ساکن باشد اما مثال فایده که در حلقه حرکت که باشد
 ای فایده است تو از آدم **ب** در غم عشق تو بودی دیم
 الت در دست اصلی و در اول روی و با وصل و همه حرف و در اول حلقه
 ساکن نیمی اما باقیال تو شاید هم **ب** عادت باشد در آدم
 هشتم **ل** در نیت و این در نیت که در حرف چون در سانس
 شمی که غیری در جان و شمش **ب** که شمش از جان و کله شمش
 فایده در دست بردن از نیت از روی با وصل همه حرف شمش
 حرف هشتم **ا** نام و این در نیت یا نیت که نیمی بر میزد
 و این بر نیت و این نیت که بر نیت در نیت جهت است حکام
 و چون در اول فایده می باشد برین نام موسوم شد سانس
 این است که مانند نیت شمش **ب** از جمله طلق بر نیت شمش
 هم فایده در دست بردن از نیت و در اول روی و سانس وصل و فایده
 و این نیت دیم و شمش با نیت و نیت یعنی از نیت او در دست تو ایست



شروع ۵ مقلوبات در آن شکست لقب بعضی در آن خاست که در کوه
 یا پشت برف نشین و نیز بخت باشد ای قهای نیا بلایت
 تاجی در فخر و فخر شد حاجت ای خست ای نیا بلایت این
 بیت سه لقب بهشت ۲ قبل کل در آن خاست که چون بگردانند که در آن
 کوه و نیز در دستل پنج توخت و شمان صیف تو فیض سلیمان
 وای تو بار من شود از تو مراد در این وین بیت چهار کل قبل کل
 واقعت ۳ قلب پنج وین در ضرب و در وض و اینها و صبر باشد
 در آن تو گشت در اول زار ای تو گشت حاجت ما بر
 کل لقب سلولی در آن خاست که صیف همان کور کردی را در دو مضامین
 امید استنایان شادی امید او در اوادی
 شروع ۶ ششم در العو علی الصدر و این صفت پیشین است
 است که شاعر در اول مصرع سخن بگوید که در آن مصرع که در کینه بهمان سخن
 پیشتر کرد و در بین آن است پیشتر پیشتر در کام عوادی که در پیشتر
 ۲ حقیقت تا که در منی غنچه بادوی سوی من آورده ای کوی مراد
 عالی از تو در منم که در کوی که در منی بود ۳ آنکه در مصرع از تو در منی مصرع
 اول از تو در منم از تو در منم در کوی تو شد امید بوی زانی آری یاد
 کم است اما در منی غنچه ای شاعر مراد اهل صفت در سبب
 از صدق تو است در سبب اهل سبب آنکه در بجز و صد در استنایان باشد
 نیز تو شاعر عاقل کهر باشد کسی پیش اهل نظر
 ۴ استفاق در عجز و صواب است تمام عجزت با طوف طیب است
 در بین چنین طیب طاب غنچه شروع و منی متضاد و انما ط
 شاعرین را گویند که در آن آورده دوست دشمن از تو بار بفرود
 بار و غنچه را تو بپند من و صبر شروع ششم اعنات وین
 از کجا ساری در منم که شروع در آن اشکال دارد و در تک آن سلفین
 لازم باشد در این را روزم لایتم هم خوانند و این در فانی در کما بر او در

ای درم استنایان نیکه در استنایان
 استنایان و رسد بجز او در هر چه و
 که در شای که در او ای کام و نام سندی
 در استنایان سینه خیزه مولانا کاسی در اول نام خواهد رسان و هر چه در این
 باشد و چنانکه این را بچی در اول نام در اسم حضرت توحید هر مصرع معنی دیگر
 ای شاعر مراد و جامع در این در کام ما بر کجا در این و هر مصرع
 و صفت بود این شاعر مراد اول من ای شاعر هر مراد این دو و نحو آن
 شروع ۷ نهم تصنیف خرد و آن عبارت است از آنکه از اول نظر در سبب
 بگوید که در آن در وی سخن باشد روزی شاعر شایسته شایسته شایسته
 بر دلش شایسته شایسته شایسته شعر شروع و در سخن استنایان در آن
 چنان باشد که در آن چند در آن سخن بیرون آید و در هر کس که در
 بر سینه و برین صفت در آن و نفع در سرفه فل تا چ دارد و در سخن ال کلام
 بود بر او امید دل مراد و در سر را در سرفه در سبب شایسته شایسته
 شروع ۸ احسن مطلع و این چنان باشد که شاعر اسم هر چه را
 بگوید و در مطلع او نامی بگوید که در این سخن خاص ساری که در
 در منی مطلع کرد و این است مراد در در بیان فرجانی که در سبب
 دعای سبب مراد این شاعر عاقل سبب مراد از این سرفه اهل سبب
 با کلام و سخن شاعر چنان در سبب احسن مطلع سخن
 مطلع و این چنان باشد که شاعر در صفت اربابی کلام دیگر است کند
 چنانکه در سبب اربابیت بروج مایر سرفه در خجاست بروج مایر مطلع است
 بروجی احسن مطلع اهل سبب سبب و قبل دیده اول کل با من
 یا بروجی شایسته که در کلام با سبب از سخن بیان و صفت اربابی در سبب
 کردی از سبب سبب استنایان سبب شروع ۱۳ احسن مطلع و این
 چنان باشد که شاعر سبب عاقل از مطلع مایر که در سبب در سبب سخن
 کردی در سبب نوزت طبیعت سرفه مایر که در سبب سبب اربابی در و

این شروع از کلام است
 که در سبب اربابیت است
 مایر که در سبب است

تفاهم و مشغول ما از انظار مجیدانه
 در حق مؤذنه ثابت مثال دعوی را
 دیده خط نوشت از برای من را
 دکا و توطئه که در دست من است
 نه نیت شره و نه سورا از نوب
 امان از ذکر اشعار این شش فال باشد
سئو ۲۵ سلفک پیش منی را در دو بر
 ابر یا در توان خواند
 قدر تو تا نیت خط تو ایستاد
 دل تو پیش نیت تو صفت با
 و این نیت را به چه بر توان خواند
سئو ۲۶ در پیش منی مثل او را
 کتا به در پیش منی مثل او را
 کی با به یکدیگر زنده فرستاد
 با تو نیت منی که در کمال منی
سئو ۲۷ در وقت قایتین
 دل کسان ز نیت کتای بد
 چشم بر با هم از زمین عطا کرد
 چون از نیت قایتین در عرض
 قابل منی را در نیت خود را غافل باز
 که در این کون از این غافل نیت
 نیت غفلت با نیت روست
 اوج حق مودع غایت سالها دان
 امان نیتین از راه نیت نیت
 در کعبه و یک نیت و در نیت
 کتای منی است با هم از نیت
 بعضی از اول صدر را نیت سازند
 و بعضی صدر را نیت و نیت
 شایسته ای که نیت سید
 روی تو هم کتای در نیت
 غیر از نیت رجب دار نیت

از چند سوره رانی اندرون
 این شیوه ترا بود
 که از حرف اول صدر و ابتدا
 و حرف و حرف در تمام حضرت
 بنام برین عبارت که شاد
 در اول کلام استخراج می باید
سئو ۲۲ علی و ان مصرع عربی
 در مصرع هادی باشد
 ظل که نیت طویل با داد
 لا زال که نیت مراد
سئو ۲۳ منقطع و متصل
 منقطع است که حرف و نیت
 منقطع باید نوشت و متصل
 که حرف و نیت متصل باید نوشت
 و متصل جمله اول در نیت
 اول باشد حرف اول نیت
 ای روح در روان و در اول
 باشد حرف اول نیت
 هر سه نیت جدا نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
سئو ۲۴ در نیت و نیت
 نیت نیت نیت نیت
 کی کتای با نیت نیت
 جان من ای نیت نیت
سئو ۲۵ در نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 در نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
سئو ۲۶ در نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
سئو ۲۷ در نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
سئو ۲۸ در نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت

اخر از خانه و در دست
سبزی از درون رسته
بند و خورشید و در دم
و این نیز که میت از قبل و کبیر و پیره
چنان باشد که میتی با مصرعی ارستاد
بشرطی که اجنبی نباشد و اگر این حالت با قوان
محصوبین باشد اینهاست خوانند
فرادرس فوئیت در روز فرا
لا اسماکم علیک اجرا لا
مقال نمیشد بجم اقله شتم
با هم افتد تیم اسعد تیم
مسلم رفته و امن اضا و عطف
کرداری اشنا و برهان و مصطفی
و دست و دامن اولاد و مصطفی
گردد و با و براری نقلی تا لا تخم
که باوصاف خوانند سخن عهد نام
که در صفت محمود چندی میگویند و بود از آن نوزق
افتاب داور در وقت که در بی
افتاب در روز صحرانت
سبوع چمن دیگر تیسیر علی دهن دان است که چیزی را هیچ بیاید
بشیرین و تو خیم و خوش سازد
نا دوست نمیشد ایند و دشمن زینج
اکتفا طبع عملی در زده کردن غنیم
اسم که در بعضی گویند که اسم و صفت سرداران بنیست منوم گردد
در نال عالم مصحف کت و کت خوانی این از اسم مراد

سبوع سه کی لک و نشسته است کشت
دربان آن هم بر تپ ادا نماید
صوت طوطی قبل جمل آنچه و کثارت
سبوع ۴۴ طوطی و کشت
برکت توتی صحت توتی سبوع
و اگر در کرا فومع را اول خوانند
ای سبوع طالبین دی سردارین برود
توزیه اولادی تو قزو و اضا دی
هم مصطفی توتی هم بر بخش اصل
ای سبوعی برود و سبوع عایش
تو قزو و اضا دی تو قزو و اضا دی
هم بر بخش اصل هم مصطفی توتی
و این نوع قرینت بلند دست
در ارمعه واری ازلن کرد کراس
کرفض سبوعی ایام مراد خاطر
سبوع جلی و خیمه ادا دان
در باغ و دیگر بخور کنند از بر بادتی که کلمه با دو یا بر بادتی که مصرعی
ای که کلمات و کلمات در کم چون بو اشن در کیش و جود لکن و اصال
این زمین و صفت تو جگرم که مراد است گویند بیستی بحال
تا سرد و نور حسیه خلق عالم که در سن سبوع ۴۶ طوطی
وان بنامست که مصرعی چهار قسم کنند و از هر طرف که خوانند در طول و
عرض همان رباعی زبان هم خوانند ایامه در بر تپ عالی خط
سبوع ۵۱ که کس زبان تقرت در بر تپ بر وقت ثانی بهتر
گودست در مشهور سبوع عالی شاقی محکومین نوزق
مردوست و مصرعی که کس خوانند سبوع بهتر بنامست که جلد است
ایامه توتی سبوع از این توتی سبوعی که نوسوی کفن کشته عام

تویان کل غیب که هیچ امانت و غرض کشد تابت کند و از کتب
و نام تمام تو نوی از کتبم که با آن همدم زمره سحره اتم
بیانیدم هم هم برای سلام تو سوسه ای سدرس دان
برین سوال هم باشد و شش مصرع کم گویند و در استناد و چهار خود
ایمان نمایند و تواند بود که سرشش مصرع خود گویند قاینه مصرع
شاهی و ششم را قافیه هاجن شایب بدید مصرع آخر سدرس
ای سر فر از اینجی فرزند هاجن شایب ای اگر از من سخن دوی
زین زین بیمن حیرت اول همسین عیسی دم برین است
سوسه ۹ کم صبح دان تواند بود که در شرح اوسته بین در صفت
صبر و گویند که مصرع آخر تا صبح بگرسانند و این اوسته تواند بود
انکه هم در آن حضرت است هر که می گوید حضرت اوست
ارزویم نهایی حضرت اوست کار و بارم دعای حضرت اوست
سرم خاک بای حضرت اوست در ده باغ شانی حضرت اوست
بر زبانم دعای شاد مراد انکه سر زبیر طوق شاد اوست
فرشته چن کرد و آن گفت اوست دل من مستی دعوت اوست
در ضیاء طواف حضرت اوست دایم ارادتی حضرت اوست
بر زبانم دعای دولت اوست در ده باغ شانی مراد
سوسه ۱۰ هفتین بر همین طریق گفته اند و در ارکان هم آورده اند
ای که عالم قدر دادم سید اعظم ایلم اکریم بر همه اندزم
شاه مقدم چون تو کم بیت بردن سپید بود مهر و مهر
بر همه مهر عالم گوید زنده جبر نفی جبر می سرور
شاد سخن دان سوسه ۱۱ مستی دان هم چون با آن سدرس است
هم در سوسه دم درار کاف ایسر در زبان بنام جهانیان
توی سوسه دومان تو می باسی و بیله شاد زینان برهن تو سوسه
بر که تو سوسه بان بیاوردن دان بگر تو سخن سوسه ۱۲

سوسه دان مثل دیگ است و ترخ نیز تواند بود و این مصرع هم را که سوزاند
و این را سحره شرح گویند
چون غیبی ده دو دو مان عبودیت
برینده است ترخ دو دم غلاف کلافت
مترجمت از جاف اوج دو ده است
از و زبیر که بدیدند اگر نام واقعات
علاجه شاه مراد خشین بدست
باجل استر ارف از کمال حسب
دلائی و ارجاب بهتر سر بر حسب
نه جبه لیل و شش تیرگی که که گفتند
رسیده صفت محاسن همه و ترکه است
غلام شد مراد خشین بر سا
بجلاف مراد منقطع و که که شد
ای با جان راحت
سوسه ۱۳ کل که مجموع در
چنان باشد که مصرع اول هم است
ای انکه می کشند ترخان نور که
سینه توست غنچه و ما لیز بردست
در او که می سر بر تر نهاد و اند
بگوار ازین سحر بر نهاد و درون می
روی که که دیدیم ای ترا نهاد
بر فاست غم رسیده لطیفی جویدست
سوسه ۱۴ کل که منی دان جهان

سوسه

سوسه

مشق از افعال تحصیل و کسب
سنت تلخ و آن مرد با کسب
چون کتاب بشیرتی بقیعت
ششم از افعال تحصیل حساب
پوسه نوع افعال تحصیل
سنتش افعال مذکور تمام
بعد از آن تشدید و تکلیف ای عزیز
بجیش مروت با بجزل خوان
میت و یک کلمه علمای مشهورین

زنان کی تحصیل تحصیل ای بس
جاریه دان با برادری اشتراک
استاره خنثیت تشدید از
انجمن دهم نوشته در کتاب
تلف و تالیفات دانسته های
ادبش ترکیب و سلیقت نام
مرد و قضا و ظهار با اسرار
اویش بچو با تزیین و آن
بس علم تحصیل اسم در بیان

اول از تخیل بشیرت است
درد و آه و حسرت و اندوه
با و با بن و دین و دردی و حسد
گوشه و کج و کنار و سوی و لب
مگر کتب و دل و آفت و سنان
حوش بود ساقی در ایام بسیار
دل روی بایر گشته و در بره
اعتقاد من با اهل حدیث
باز کفایت نزد اهل فن
اعضای نیزه زن و زنه نزار
مهر در فرج او در دست رفته
تا سیه گشت سوز در سخن
سازم خود را بر تشنه ای است
سرخی باغ با بایت سر در

و صفت او را با شمش کز یاد
دل بر و دست است آه در دست
مهر از وقت او میاید
هر کی از اول و آخر طلسم
جلو از وقت ساین از دست
کج عیش و مای کل با و ای بار
انچه در ویای او در آرزو
سوی کسب هم در آرزو است
لظم سر در را بجز با خنثیت
بچه را و دیده سینه با عیضا
روح در عیسی در کت رفته
دل حش و دل همه در دست
ان بود ترکیب نزد اهل فن
زین علی و بوم دل آفتاب در دست
چون خوش ای روی بر بایت

کرد و کوشش آه دل من شاد من
سنت تبدیل نمک اندر سر کل
از کلام روح جنت مر زمان
جسم از دل بهترین دور نماز
دارد از می لبش با زار دل

ز آنکه خدا آه مراد آن ده من
حرف با بقی در کسری دل
گشته خوش دمای عین طغیان
کت ای را علی را و در دست
می جوینش مثل غم در دل

و دیگر از افعال تحصیل
کز وقت اسم اکثر طاهر یه
ای است با را کجای سبیل
دور با جزو مستعمل بود
دل بر تشدید زانکه هر کس
کاش اسم را دم غم بشنود
تسبیح زانکه اسمی هر سخن
دل بر تشدید جن با سلام ای بسیار
ماه در طالع از دست بعد سرا
در و دل تلوم که مستعمل
سنت تلخ و آن مرد با کسب
این عمل را افعال تحصیل بود
ای که در حش و کال و در کسب
سنت تلخ و آن مرد با کسب
گروه از بهترین نوشته جان من
سنت تلخ و آن مرد با کسب
ای که در حش و کال و در کسب
دل حش و دل همه در دست

کویم از کفایت تحصیل دست
هم بر اسلوب سما ادریب
جند بشم بی لب لعل عیال
سنت با نام مستعمل بود
چون علم ادرت کی بر تشدید
تا که در کلام اسم او نما سر سود
باشی را با اسم ادرستن
هر دیگر سان جین بدل نما
غیر از و مای شی با بعد حرا
و حش او خنثیت با و در دل
او در ادرت زید و لولاست ان
بیشتر از نام تقوی بود
افتاب و در تشدید مشهوری
زلفت او خنثیت در حش مشهور
هر در ادرت و مای سر برین
او در و مای در می در سخن
جند بر می مدهای خنثیت
در دست جن جسم ان بر تشدید
هر تشدید ای غم در لمار خود

ش. مراد
ع
ع
ش. مراد
ع
ع
ش. مراد
ع
ع
ش. مراد
ع
ع
ش. مراد
ع
ع
ش. مراد

ترک دنیا بکیر و نایب نشو
 ترک دنیا بر عبادت است
 حب دنیا را در کل خطیبت
 ای سبتر ترک حب دنیا کن
 ز آنکه این او را کند با نیت
 بکنز از محبت و صفا
 حب دنیا هر کجا باشد
 عز دنیا تا مال و غیر الا حق بالا مال

غروب نر با بال بود
 و عقیق بود هم از اعمال
 در دو دین به غش باشد
 هر که از عمل بود نه مال
 من احب دنیا افتخار خنده و من احب الا حق اضر دنیا
 هر که دنیا شد دست میدارد
 مستقیمش از خطا و خط
 بلکه او غش دست میدارد
 کار دنیا شتر و قدر بصر
 من طلب دنیا عمل اهل الا حق فاله فی الا حق من ضیف
 هر که در کار اجرت گوشت
 تا میر شود و در دنیا
 باشد از خط اجرت مردم
 می نماید ضیف از عیب
 لیس لشیر البصره اما السید الدی علیک منه عند الضیف
 بملوان میت انقدر کشتی
 بملوان و کر میبند از زود
 بملوانت انکه کا غضب
 نفس اماره را از بون ستاره

ان الله يحب المسلم الطلق
 فاحذوا دست و اردت چنین
 بکول و بربان و کور و کسین
 شاه و هم و شکسته خاطر شو
 نرم جوی و کت ده در و کسین
 حضرتان لا یجتمعان سنة المؤمن النجیل و سواد الخلق
 بذل کن مال و دوی سیکو در
 راه ایمان اگر می پویست
 انکه از هیچ موسی با هم
 شود جمع بیل و بر جوست
 لکن الحباه اعانه الملهوف
 باری حسته خاطر ان صیف
 از حق شد بزرگ صاحب جاد
 هر که درم رجا در بنگشد
 عاقبت سزگون فتنه در جاد

غیبش

من فتن من مومن کریم من کربا الدنیا نلتین الله عنده من کربا الدنیا
 در جهان هر که برچ برود
 از دل بچ دیده با دل
 حضرت حق بر وحش کند
 کوبت ریشخ از زایل
 استد غضبی علی من ظلم من لا یجبد ناصر اعینت
 عاجز ترا بر زحش از زار
 شافع و حرم من سخن نبود
 غضب ارم بر آنکه ظلم کند
 بر کسی کس بیرون نبود
 الخلق المستی یسند العمل کما یسند الخلق العمل
 تا تو ایستد خلق نیک گزای
 خلق هر یکند قربان عمل
 مثل طوق بر سینه نشود
 مثل سر کراست و طم عمل
 اطلبوا الخیر عند حسان الوجوده

روی سیکو طلب اگر خواهی
 که بخیزی بر دین تا رسا
 تا از رویش بنده گزوی
 خاطر خویشش نیاز رسا
 من ترا مع الله و عند الله
 من تکبر و ضعف و الله
 هر که بر خدا تو ارض کرد
 حق در دین بلند گرداند
 در تکبر کند جهان افند
 سوی بسنی که کماست توانند
 تخلقوا بالخلق الله

همه خلق هوای کن طقت
 تا سوی در جهان بسندین
 اجنه نشود و کوا کسین
 و آنچه از بی شمار نایم
 الکرم الخا و عدو فی و ان اعدا علی
 هر بر نیکی که در علم بکند
 کرم است از دین بجا آورد
 در و شیعی کز یای شکست
 عنوز ناید و سب زار و
 حیثه الله راس کل حکمة
 هر هر حکمت بر نفس حکما
 امن باستی گزار زهار است
 با وجود حقای غر و حیل
 از شر بندگان با بر تر است
 المسلم من سلم المسلمون من ینله و سلمه

ازین

کس نیارازا که مسکنی
هر که او دمان زهت در باطن
زاکم از زار عکس بایست
سالمند ای همه سلامت

المؤمن من امن جاره بوالفقه

بیت مومن کسی که در عالم
مومن آنکس بود که عسایر
دایم از زبانی او دست

منیت من علی معسر بستر الله علیه
هر که با بی تو که گدا جان
بوی اسان در هر خدا روز
این جهانیش مانش خوش کوزه
منی که از حاجت آخیه کان الله
کوزه حاجت برادر خویش
از طریق سعادت بایست
ما بعد از بد ساعد کار است
بس سر او در هر وقت بایست

رحم الله امره اصح من لسانه

رحمت ایزدی بر کس باد
چون سخن گوید ادب کوی
که در بار زود کند دارد
وز زبانش کسی نرارد

اول ما یوضح فی میزان الحسن الخلق

اولین اجنبه در ترازوی تو
که کوزه ری بشت منزلت
روز محشر نمند خردت
دورقی بودن از ترش رویت
من احب ان یکن اکو در العباس فلیتق الله
ست پر نیر کارش پیش
هر که او بنده سلامت
زاکم نزد خدای غرضیل
شقی بهترین خلق است

الظلم ظلمات یوم القیامه

ظلم پر هیچ از پیر کن
که جنبیت قتل پیغمبر
تاری روز محشر ز غدا
ظلمت ظلم روز حساب
یزد و شمشیر دم مومن
از زبیک عدو دعا باشد

بوتیب زور خاطر مومن
هر که پیش کن شناسد
زاکم از زورنش خطا باشد
مبتلای طایفه است سودیت
و آنکه غارت گزین از زمین خلق
ز خاکان او بهبودیت

حقت الجنة بالمکان وحقت النار بالشیوات
انکه رحمت کشد برای خدا
باشد او در بهشت روز شمار
و آنکه دل در موی شوتد
هر نیاید بخ عذاب انوار
الاعماله یختر الزین والیحیانه یختر الفقیر

زینق از روزی زینق میک
با امید و منت تو نیست
هر کسی او اما ستی دارد
ما کسی کو خیانتی دارد
من حسن اسلام المی و ترکه ما لا یغیبه

حسن اسلام مردان باشد
انسان ملامت عالم و منفرد
دو کسند او می بنوی رسول
دایم با بیت بجز رحمت
کش نباشد شرف پیوده
کنند هیچ کار بیوده
عالم که هست و طالب علم
بیت از جمله علم و طاعت و علم

تفضلوا حتی السیر

والشش امون که عیادت
الشهوق اذنه و الحول و الاحنه
که بود حل مشکلات از بحر
از دانی تو جزا ست از بحر

خوشش زانکه قوی مشهور
صلوة الشیمان کتعلق المسکون
که ترا هیچ خلق نشناسد
ای جواد بحیله و دستان
که بود شیره زیاد است
هر که در حقش است
زاکم بشد ناز مردم
راست چون تملستان

التحدث بالعلم شك
ما يوكن نعمت خداوندت در حق آن که از شکرت
شکر باشد حدیثیست که آن که از شکرت

افضل الحديث الكذب
در سخن راست باشی و راست بگو تا ترا در جهان مسودع بود
ز بهر آنکه از دروغ دم در کشی کائنات ادبی دروغ بود

الغنا عند كمن لا يقيني
ای برادرت عتی که بین تا نه بینی بر حقش خود بینی
زانکه آخریست شود هرگز از نمانعت کورت بود کجی

من اكمل مع غفر الله له
هر که او پیش کرد در روزنه حق بود بر کاشت در دست
اینگه داده خدایتان عت کن کم جز در روزی و در آن شبی
خیر الناس من نبيغ الناس و شر الناس من يظفر الناس
بهترین مردان کسیست که او در آن مسودع بر بند آورد
در برترین مردان کسیست که خلق بظفت کسی رسیده از او

ما جزئی خود برای خدا با چیزی که او در مشهور
رحمت حق بود شود نزدیک و در عذاب خدای تا نماند دور
اذا اراد الله بقوم خيرا مطوهم بالليل و نمتهم بالهار
بشنواریت حدیثیست پس بگو که در آیت گفته از تو ما یار آن
بزرگه خواهد خدا بنده می شود هر چه بر روز و شب ما یار آن
من استوفی بوباه فهو ممنون و من اسه جنس من بوبه فهو ملعون
هر که او را در روز یکبار است در نصیحت حقین بود ممنون
و لکن از وی گت ام در شش برایت و در شمر طغوان
شر الناس من اكمل وحده

هر که تنها جز در طعم و در شراب
و لکن پوسته میخورد تا خلق از کرم او زمانه بی عفت
الکرموا الضیف وان كان كافرا
هر که برای شانس همه شراب در بهر باشد چون غنط لبق
زانکه از روزانه مشهور است که بود سپهان بر نسیه حتی

سید القوم خادهم
هر که او هر است بر قومی غم ایشان جز در خیر و شر
کجاست هر یکدی با شبه همه قوم کجاست هر یکدی
النجلی لا يدخل الجنة وان كان عبدا و النبی لا يدخل النار و لکن انما
رؤود در بهشت هر که بخیل در بهر باشد هر ام در طاعت
روی در روز به شبه آن است که کجا دست بود و رعادت

الغنا غنا القلب لا غنا المال
ای برادرت غنای دینت زانکه او مال و سروری دارد
هر که دل در دود دارد با شکریت فی الحقیقه تو را کزنی وارد
سهمان لا هتبعان طالب العلم و طالب الدنيا
او که رسیده در جهان پرست که کجا در سیر در همه حال
ان یکی که رسد ازین علم وی یکی که رسد در مال

قنا فوا الصحو انصحو
سرو خاست تا سوز کند در سوز کن که مصفا در نمود
در سوز صحبت بیزای بی هم زمان توجه کرده سود
دیل الناس من القیبتین
افت مردم از در حسیه بود هر که این دو نگاه داشت برت
ان را نیست و دیگری عورت فرم آنکس که برین دو انگشت
مجالسته الاشرار تورث سوء الظن بالای خیار
با بد آن کم نشین که صحبت به بر کجاست مردم آشنایید
کز خواست که نیل نام شوی همیشگی تو از تو به با بید

الحرمین محرم

هر که باشد جوین در کار
در همه چیز بر جوین ماست
او را زن کار جوین هر وقت
که بر حال جوین ماست

الحجۃ تحت ظلال السیف

هر که در راه حق شهید شود
مصطفی گفته است اینک بهشت
است بر وی حرام نارسید
مست در زیر سیاه شمشیر

کلا کعبه رابع و کلا کعبه مسؤل
کعبه کعبه خدا که است
چون شایسته زبرد شایسته
بر سرش است روز حشر اشرا

لو کان الموتی فی حجر فاق لیقض الله له یوم یسئله
مردی که در خانه بود در وقت
مردی که در خانه بود در وقت
برگردد که کس از زار د

لو تعلی البهائم من المذات ما یبلی ابن آدم ما اکلتم سیمان
که بر جان به است و از مردن
بوی سیمان آدم از که در
نخورد غیر محبت و علم

لو تعلی من اعلت لاجلکم فلیتلا
اگر از روز رستخیز بر سر
تا بلی دم بدم سینه خنده
که در آن تو با من دانم

انما فی نظر الموتی و المستغنی عن المذات و المذات و المذات
مردم حضرت فاطمه شنود
طالبان غمگین و غمگین
نایران از جوین و محترمان

الاحسان جوین علی ما منع
هر که را حق سینه کز او
او بتبیه بد کند خود را
هرمت احسان جوین بر سر

که او را من میبندد او را
کلا دین لمن لا عیله
چون تو خنده صدای بستی

دین نماند در دست در دست
چون تو خنده صدای بستی

در ترا عهد حکمت و درت
شاد شین که از بوی رستی
فضل العالم علی العابد کفضل العقیق علی سائر الکواکب
فضل و آنرا بر او نهادن
کنت جویشید انیسایستین

دروغ چون در چهار دست
با در که کتب ای بویقه شش من
الدال علی الخیر کما عدله

دل هر کس که دست خیر اندیش
در همه حال با حق حیرت
خیر کن خیر کن که قول بنیت
صاحب خیر و اهل فریفت

شما کما کل مال الیمیم و سائر المسکین
بگذرد از زبوان مال یسیم
که تراست حافظ و انا
بهترین خورد میت مال یسیم
بهترین کما بست را با

بیش از آن که فکر عیبی کن
مردم از آن که در سر تو است
که بنیام مرد سر تو است
نعم النبی و قال الحسن

یکدیگر نیست فال خیر زون
تا تو ای رباب کز بران
ست ممکن که واقی باشد
هر چه جاری شود ترا بران

نقال باخیر تنه
کشت جوین زبان زنتار
تا نیا شایه ز فال جویش مال
خیر خواستی کز زبان
شده علی با جوین سنجیده فال

لأنتم توکلون علی الله حتی یؤکلکم
که شما را بر حق توکل است
زرقان زود و دلبند بر این
بجو حوسه کز شایه پرد

الایمان عریان لبابه التقوی و زینته ایجا و نورته العیلم
سرت ایان بر سرش پرش او
نقوی و زینتش و با سیر
زاکه ایمان مشایه تقویت
کشت خنده و استن در کما است

الصحة تمنع الرزق

ای که سینه کب دوری را
صبح خبری و سبیل نبردیت
هر خواب صبح چشم بند
ز آنکه اینها باغ دودیت
یشیب این نام و شب فیه خصلتان
مردان و بنای عمر مثل
ادیس در اینها از این
لیک دروی جوان شود و دیت
حوض بر جبال در طول ابل
المحالیس بالامانه

ای شدم حرم عباس راز
راز مخلصی انست منت
مکن ایشی راز مجلس کس
ز آنکه ایشی ان خجبت منت
المعلق دین

سر کراجه بگردد بزبان
عجب باشد درایان کردن
دعای بردنت کرم تر منت
رض باشد ادا جان کردن
التودیع بکرمه والادیر
فاکره اولاد که فان کرانه اولاد عباده
زن بجاده از برای کرم مثل
برکت آرد زن و دل در منت
بانه فرزند را که اساع ۱۵
کان بود نیز در اهل طاعت

تتم خطبه البیت من استار کاتبه اذوف عن عنت

بسم الله الرحمن الرحيم

استدای کم بنام خدا
که نامش سر بر کفنت
بیت بل نام از من سیکو
که سخن م بنام او حسنت
کتاب خطبه البیان من کلام علی علیه السلام
من خطبه البیان من کلام علی علیه السلام
نظم کردم با حسن اوقات
سازد و زمان و روز روز
انما الی عندی من الخ العیب
لا یصلها بعد محمد عیس
من از کلم عالم بی عیب
مطلع بر کعبه حرم عیب
کس سینه اند این غیر از من

انار کلمه علی

من درین کسوم بحکم اله
بر جو یک جد چیزا کاه
ایزور کانیات که زنت
فاطمین ز جود جبرست
اناد و آقرین المدکورنه العین المادی

شم اندر زانه استرین
ایل کسین راجو نر اسین
که و الطاف حق ریشینه
یاومن در کتاب ویرینه
انما الحجة الذي یبخر منها
اشفی عشرة عسبینه
منه افضل حجت انکس
کو بر اید از مراد و موس
بری دیو مای بست منت
کلمه کسرتی بدت منت

انما الذي اولى حساب الجلال
انما الذي اولى حساب الجلال
منه انکس که دوری اوزدم
تا حساب همه جهان کرم
بجز این کرمنا ام کبیت
که بداند حساب مردم بیت
انما اللوح المحفوظ

من جو کبیت کاشتم ام
سر عینی نگاه داشته ام
مخون سنو بیت حاصل من
لوح محفظ کبیت خود من
انما حجب الله

منه انکس که در معانی دین
بهلوی علم ایزدم بیستین
کست نرفیکه اهل عقل و معاش
علم یزدان ز نهلوی من کاش
انما حجب الله

منه اندر کمال صدق و صفا
چون که جیب خاص صفا
سر مردان مطلع بر طاب
بر همه عالمان بقی عالم
انما البیت الله کما قال الله
فقال ان ایها ایها هم ثم ان
عیسا حیا یوم
کشتی که اهل عیب
در علم فدا ام ادا
من حساب همه کتم روشن
باز کشت همه بود ام
انما الذي قال رسول الله
صلی الله علیه و آله
المرطط صراط الموفق قولک

در حق من که تو علم جنبت
 مصلحتا بهر من عالم گشت
 که در راهی بودی دست
 حامی استاده های بودی دست
 انا الذي عندي علم الكتاب
 ما كان دينا بكون
 من انكسرت که در راه بیدار
 جمله علی از کتاب هذا
 بر علمی که مست دخواه بود
 ناکش کردت ز من سپرد
 انا ادم الاول
 انا نوح الاول
 من از فضل آدم اول
 جامع علم جلا فضل و عمل
 منم انک در زمان نوح
 قدم او را ز من رسید فتوح
 انا ابراهيم الخليل
 حين خلق في النار
 منم ان موسی که گشت بابر
 با پر اسم در میان نار
 عمت من بر این که گشت
 ناکش کردت ز من سپرد
 انا موسی بن المومنین
 منم ابو ز نانه چون موسی
 موش بومست ن کوف و رجا
 دلهر گشته ز من شادان
 خانه شمع از من آبادان
 انا صالح الاسباب
 منم از فضل وجود در ذرت رب
 برکت بید تمام سبب
 هر که را مشکل بود گمیل
 بزنی گشت به شفقت حل
 انا مستی السحاب والسماء
 منم انکسرت که یکیم بیدار
 ابرار من در همه اشیا
 ابر رحمت ز بجز رحمت
 ذرات ری از وجود رحمت
 انا مورق الابرار
 منم انکسرت که در قون و سار
 شاخ ابرار یکیم پر بار
 چون زلف من سیم می بود
 سبب نازن سیم می بود
 انا مولع السموات
 منم انکسرت که میوه اوان
 کرده از من برید در گشتان

شکل هر یک بجایت و خوش فر
 طعم هر یک بلذتی دیگر
 انا مخرج العيون و مطرد الالام
 منم انکسرت که با خوش خوش
 چشمهای روان ز من ز خوش
 از برای اساس کار جهان
 کرده ام اب جویبار روان
 انا داج الارضين
 منم از روی داد و دانش و دین
 کسرتانند تمام زمین
 تا مژده شود فرار سراب
 خاک مانتش بسته ام بر آب
 انا حاتم السموات
 نور من چون بر آسمان سپهر
 این بنی در بر تو من و بی
 نظرم چون بر آسمان افتاد
 آن عیندی گرفت از بنیاد
 انا الذي عندي فضل الخطاب
 از حق راه از باطل کرد
 دمن من ان خطاب حاصل کرد
 گشت شمع بر غیر من مطلق
 از کون رسوم اجل و حق
 انا صبيح الجنة والنار
 منم از حکم ایزد جبار
 با طریق نسیم جنت و نار
 اهل جنت از من نسیم نسیم
 اهل دوزخ از من نسیم نسیم
 انا عزجان و صبح الله
 منم انکسرت که از زده نشیبه
 شرح دخی خدا کنم کجاست
 تا بهر شکلی بود سخن
 سر و حدیثت که روشن
 انا مصوم من عند الله
 منم از خلق و ذنبت که مردم
 غم از حضرت خدا مصوم
 جز که در من نبود سهو و خطا
 ایک و مصوم از بر مرا
 انا حاتم علم الله
 منم که کان در دست و علم
 مدد ن لطف و عازن علم
 سخن علم از دوزخ گشت

انا حجة الله على من في السماوات والارضين
حجت حق نعم زوی مستین بر عهد خلق آسمان و زمین
بر که ادعای حق استخوانه لایم کلمه رخصت و

انا دابة الارض

نم از کاسه زدن لاریض حجت کشته بر طاق زمین
بیشی می قدم بیده من بر لب طریق دونه من

انا لواء جفنه

نم انگش که از ضلالتین لرزه افتد بر تن شمشیر
از بیم جوارح شریق تن دشمن فتد در لرزه

انا المراد منه

نم از کاسه زدن بایمان کار ز نای کار صبر بایمان
در که زوم و بزم بایسده بیشین در پس در ایسده
انا اولی الله فی الارض والمغرض المیده ام مع والمحاکمه عباد
و ما سبق نعم فی الارض خلق زانی روی من شد زغن
کار عود از نگاه و استه ام کار ختر این کواشته ام
انا الذي دعوت السبع ما یبده فاجا یوقی و اموها فیفصون لامری
نم انگش که کرم از نعت منت باران برای حق دعوت
چو که برستجاب دعوت شد همه را ام من اجابت شد

انا الذي اجبت البینین والکلیسین

من بر اینکستم ز عالم کلمه باین الی که از عیب
الله به فضل من مطلق هر رشتاده ز غایب حق
انا الذي دعوت الشمس والفتی فاجیبو سله
من جود روز و شب نگو کرم دعوت آفتاب ده کرم
دعوت من برستجاب ستمخ مرد در اجاب الله
انا فطره العالمین

نم از فضل خالق عالم سبب از پیش آمد
سده شمع سیان طاف و عوام کار عالم زمین گرفت نظام
انا داعی الارضین والعالم بالایقالم

من که دامن زمینها ام کشته از نده زمینها ام
منت از قلم ریش و انا خلقا بیستوار را سمین
انا الصیحه بالینی یوم الخروج الذي لا یکنی عنده خلق السموات والارض
نم از خروج ماکت این روز آخر بقول حق مطلق
که بران خلق آسمان و زمین هیچ پوشیده نباشد این
انا الساعة الذي من کذب بها سفیرا

ان ضایعیت منم که در پس خلق در سوخته و اندر شش
هر که از زمین حکایت از شک لایق انشت و وارد درک
انا ذلک الکتاب لاریب فیه

نم از نزد حق کتاب دست که در و شک رسته نیت نخت
هر که بر قول من کند کار را بیل ما دست یا اولوا الالباب

انا اسما الحسنى التي امر الله بها ان سید حق
نم از قصه جلد نام خدا که خدا ام کرده است در
که باین نام خوانده شد بر کس را و حق و اده شد بر کس
انا المنور الذي اقتبس موسى منه فهدي سبک

من از نور حق ارض و سما که از آن کشت نبت من سبک
نور من چون در دهر است کرد کشت موس و بس اهل بیت کرد

انا هادم الغصور

نم انگش که در رو امان حقه کف رشتد زمین و پروان
در چشمه زنج بر کسندم زلزله در سلسال انگندم
انا محجج المؤمنین من الغفور
من بر اجم بقدرت بچون موشا ترا ز مستور تا پروان

هر که از فضل کردن فریض برسانم بجای و سخن فریض
 انا الله کل لعتة في الدنيا
 در جهان سخن بر رسم کس سخن را به لوت گویم
 بزبان کسی که شنیده سخن زبان لوت واقفت تا لوت
 انا صاحب روح و تنجید
 هم آنکس که با روح شمع نیز در کشتنش قوت شمع
 سمت من شد شمع بجای شمع ناز و ناز از کشتن ملاحظه
 انا صاحب ایوب استیلتی و شایسته
 روشت ای که بدی ایوب مبتلا بود و ایوب مغلوب
 من فریض شمع از آن جوان ناملایحی یافت از کرمان
 انا صاحب یونس و تنجید
 جز که بخوس و شد برین اندران هم شمشیرم یونس
 کرد که در جهانش و او حیات تا که ازین حرف این کلمات
 انا انا لقت السموات السبع بنور ربی و قدره مستر
 نعم ان سرور که گفت سها مکتوبه کشتن فضل مرا
 زانکه برده استم بدت حق موت کرد ان بنور رحمت حق
 انا العنود الرحیم وان عباى مو العذاب الالیم
 هم از انم کرد که در شیم ستر یونس که نهی چشم
 هم سایه زم آنکس و انم در غیب ایم برسانم
 انا الله اسبغ ابریم الخلیل رب العالمین واقرب یضلی
 هم آنکس که ابریم خلیل کرد اسلام و غیبتش جلیل
 بعد اسلام فارشتار کرد و حق فعلی من استزار
 انا عاصم الکبیر و به اخذ بنا صیلة اخلاق اجیب
 ان عاصی کبیر من بودم که بری عزت بنودم
 تا که موس گرفته بشیانی آورده خلق در مسما شده

انا الله

انا الذي نظرت في الملكوت فله بعد عذري شي و تاسع عذري
 نهان ناطری که کردم تیسر نظر انداختیت همه جبین
 بیچکس سینه من همیشه برود درین خیمت غیر من نشود
 انا الذي احصى هذا الخلق وان كثروا حتى اودعهم الى الله
 عدد خلقی چون نظار کنم هر چه سینه من شماره کنم
 بعد از امان که در رسم ناطر و عاصی بسیارم
 انا الذي لا يبدل القول لدي و انا انا بظلام للعبيد
 برو که درین من ظل بنود لایوم قول من بدل بنود
 حلقه امان سخن خوامم ظلم بر بندگان میخوانم
 انا الذي اقوم الساعة
 بر لطف وقت ساعت را من بیدارم قیامت را
 یکه و بد بر سر جبهه او کاش عوض ان درم مکان شمش
 انا الذي انا مات طاعت وان اقبل فلم اقبل
 هم از هم کشته هم پرشته کشته که هم شوم هم کشته
 که شوم در هم نیم مرد است تدرین جبین کرده
 انا الذي اعلم ما يحدث ساعة بعد ساعة
 آنچه ساعت ساعت برین ارضای تو آنکه در دیش
 بجز آینه است بشیم صفت در طریق بین نه را که انا
 انا الذي اعلم المحطات الظنون و لمح العيون و ما تحق الصدور
 هم آنکس که می کنم حاصل خلق را آنچه بگذرد در دل
 درین چشم و سر بر سینه است در پیش من بر آینه
 انا صلوة المؤمنين و صومهم و ذكيتهم و جهدهم و جهادهم
 خلق را از دست بر سینه و روزه صوم و جهدهم و جهاد
 که بنده برین مشغول نشود طاعت کسی بمشغول
 انا الذي قال الله تعالى فاذا نفخ في الصور انا قور

ستم از روی حیثیت آن بر غرض
 چون زنده بود پیش از میل
 که صدای او کرده دست از نو
 خلق عالم زنده حبل رحیل
 انا صاحب السور الاول والاخری
 من از روی این و فاسر
 صاحب الیکم اول و آخر
 مایری را که اول الیکم
 تا با او پیوستیم
 انا صاحب الیکم اول و آخر
 ستم از فضل و امیرت
 صاحب یحیی و قاطع دولت
 اخصای زمان بجامت
 که بکسده و حسن نامت
 انا صاحب الزلازل و الرجف
 ستم انکس که در زمان
 ازین ایام بیدار ز لرز
 فخرم که بر او کین افتد
 که زده در عرصه زمین افتد
 انا الذي علم السما والارض
 و فصل الخطاب
 ستم انکس که در وقت
 جلوه کرب و حله پیدا
 نیست از هر دو کون مثل ستم
 که بر آنه جواب سر سخی
 انا صاحب اوزم و استقامت
 و انما انا الحق با دینا
 ستم انکس که محرم هر
 در زه فضل صاحب ارفع
 اری که بر آن استواری
 و درین لقب همه فواید
 انا منشی الملکوت و الکون
 ستم انکس که دائم از هر
 سمت سید انکس ملکوت
 حاضرین درون فصل و کمال
 بر روی در سر آفات جهان
 انا الذي اهلك الجبارين
 و الراسخين المتقين
 ستم انکس که جباران
 قاطع جمله که کار است
 تن در غنایان و انما
 که در هر ضرب و انکار ملک
 انا منس بربنا الصديق
 في ارجح و محجبه و منجيه
 من جمیع درد و نوحه
 عین مونس درین صدق
 زان جا در ابرون من ادرم
 است مالکس کرده ام

لأصاحب

انا صاحب موی و الحضره و صلحها

ستم استنا و بار خضر کلیم
 سرور را و اوری من مستقیم
 سرور را بپسیر کار من بودم
 بار و سوزگار من بودم
 انا الهادی انا المصور في الارحام
 من زمان سحر صورت بخش
 ی که من شکل زود ترانش
 ی که من حسن زینما
 در صهای ادران پیدا
 انا مری الا کمد و الا بصر
 و اعلم ما ظن العیاب
 ایزد از دست من نشا و اد
 علت یس و کرم با و زرد
 و ایضا بر صیغه مردم بود
 سر آن آن روی من بگشود
 انا انبیت که با آن کلون
 و ما بدخون من بودم
 انکم من زمره عند الکفره
 و انکم ارضان و غیره برین
 انا اسر الله و الروح کما قال الله
 تعالی و سئلک عن الروح قل الروح من امر
 ربی انا صاحب اوزم و استقامت
 که بر آنه جواب سر سخی
 انا الذي علم السما والارض
 و فصل الخطاب
 ستم انکس که در وقت
 جلوه کرب و حله پیدا
 نیست از هر دو کون مثل ستم
 که بر آنه جواب سر سخی
 انا صاحب اوزم و استقامت
 و انما انا الحق با دینا
 ستم انکس که محرم هر
 در زه فضل صاحب ارفع
 اری که بر آن استواری
 و درین لقب همه فواید
 انا منشی الملکوت و الکون
 ستم انکس که دائم از هر
 سمت سید انکس ملکوت
 حاضرین درون فصل و کمال
 بر روی در سر آفات جهان
 انا الذي اهلك الجبارين
 و الراسخين المتقين
 ستم انکس که جباران
 قاطع جمله که کار است
 تن در غنایان و انما
 که در هر ضرب و انکار ملک
 انا منس بربنا الصديق
 في ارجح و محجبه و منجيه
 من جمیع درد و نوحه
 عین مونس درین صدق
 زان جا در ابرون من ادرم
 است مالکس کرده ام

هم انكس که میکنم طاس
و انکه فاسد میگردانم
انما فرغ من فروع الریزینه و تبدیل من قنادیل المیزه
من که از زره کور میروم
و زهرت من جویندیل
انما اصباح الهدی انما شوق فیها نور المظطفین
من فرایع برایت حتم
ان جراحی که از بین زمان
انما انفا تنقل تسلین و اجبی برین و اظهر کیت سیت
که شکر شکر و بارین بجان
شکر شکر در علم از دها
انما المستحکم علی لسان عیسی
بود عیسی سینه بر کوهک
من سخن از زبان او گشتم
انما المستحکم علی لسان الصبیران
من که که در لفظ طلام
انما اللقی ناسی الله علی داود انما اللدی یجیب عیسی خلق
جهت استقامت من بود
هم انکس که حضرت عیسی
انما المنقذ من الصور و انما الکبته و البیت الحرام
مرزا شکر کردی بیایم
کعبه در دست و دست
انما اللدی اری اعمال الخلاق فی مشارق الارض مشاربها و لا یخفی علی منبج شی
من که در سینهها بود در اسم
از حرم عیسی و غایب
سرا مال مشرق و غرب

انما ایتنا لیتیق کانا لله لیتیدوا و یفعل البیت الذی اطمینهم من جوع و انهم من خوف
من ان فاته عیشیق حجاز
دست که که کسید و زاننا
انما اللدی یلکی فی الله شرق الارض و یوکلها اسم من طرفه عین و رخ المصیر
هم انکس که حق بصل و عطف
انما المصطفی و علی المرتضی کانا صلی الله علیه علی منی و زاننا حله
من که از نام در نض علی
مصطفی کت ده شمس میگویم
انما قائم فی ظله خضر حبه کاد و روح حیرت و لا نفس تیشین عمری
هم انکس که در مقام عطف
در مقامی که نیست و عکس
انما علم صامت و کمد علم ناطق
هم صامت من در اندر و دنیا
انما صاحب العزق الاولی
من که با دین خطا میبینم
انما جاوزت موسی الکلیب و الیچی و اغرقت فرعون
هم انکس که حضرت یونس
انما اللدی اعلم لسان الالهیم و منطق الطیر
من ربان بهیمه میگویم
انما ایتنا الله و حجه الله و امین الله و یالله و وجه الله
ایت و حجت و امین هوا
هم جوارح و هم و حیل
انما اجبی را بیت و احسن و اذرق و انما السبع المیسر و اخی السعدیر

من هم جان و من ستانم با
من هم از قول خدا بشیر و وزیر
من هم سجده و بهییر و سینه و قریب
انا الذي اجوز السموات والارض بخروبي

لطف من در کمال را بختین
است تمام آسمان و زمین
انا و اولادنا من في هذه الامة كما قال النبي انت و اولادنا من في هذه الامة
گفت ما بنده سیر التلقین
که درین امتی تو و اولاد تو
انا صاحب المناقب التي اخرج الله لنبيه الصالح
صاحب آن شتر من که خدا
بر صالح بر بیکر کرد اوست
انا المرسوخ في السلم

هم دردت یکی بر علم
در همه وقت رانج فی السلم
انا وجه الله فی السموات والارض كما قال الله كل شيء عندنا لا يخب
در زمین و زمان خستت حق
هم و کتبت آت من الحق
که بخرید است در زمین و زمان
چو نمانست در خستت من
انا ابی اللطيف قال الله تبارک و تعالی انما ابی اللطيف
که این علم او را با بساطت و بخل
تقیح علی کل شیء و کل شیء
لا یخفی علی ابی اللطيف

یا فضل خدا من ان باب
که در فراتر می بر کما تب
م که ابیت در زمین
یا کثیر زودتر نشانت
بیشتر و کما کت و هم در
جنت او را با شود و در
و انکه شکل کما کتبت بش
شتر است سوزن خایط
لا ارجم میکشه عذاب الیم
تا قیامت رود بنا بر جیم

انا الذي خدمني جبرئيل و ميكائيل
شتر بر ستوری صدای جبرئیل
فادم جبرئیل و میکائیل
انا الذي رددت المناقب من حوض رسول الله
من کف من کف در حوض
بر سر حوض که شتر من
در عاقبت من امان فضول
من کف من کف در حوض رسول

انا ابی نفع الله لعباده من دخله كان من اعدا من خرج به كان كافرا
در رخ خدا کشت ده من
برده نبوکان ستاد و هم
ان شد کتبه که رفت درون
که است انکه شد از آن هر دو

انا الذي سيدى من الجنة و من ابيد الميراثان
داود و دست من صدای جهنم
تم کلید بهشت و هم میراث
اهل جنت سوی من ارم
اهل دوزخ سب ریسایم
انا الذي جحدنا بجا بوج باطنه نور الله و اوحا من تحته في ابي الله الا
ان تم نوره و ولايته اعطى الله نبيه نورا كثر و اعطاني بهما الحيوة
چند که زنده شمر کان دعا
تا که باطل کتبه نور خدا
نور است از نور نورش عیال
بر لایب است که کتبه روان
و او که بر بصفت روشن
چو بیار صایت داد من

انا مع رسول الله في الارض مغربى من ميثا و يمن عن من ميثا
انام رسول خدا در زمین
مغربی من ميثا و يمن عن من ميثا
منم از فضل که در کما رسیب
ما رسول خدا بر روی زمین
م که در شناخت تا به شتر
و انکه شناخت وقت و نام شتر
انا ساكن السموات والارض

ست در دست من در زمین
کون کج آسمان و زمین
انا ارى اعمال العباد ولا يعبى عنى شيء الا ان ارض ولا تملك السما
منم از کار سب بجزن است
از علمای بنده کان ان
انا الذي ردت على المشركين
انا الذي ردت على المشركين
باز که در پیر افتاب سب
گشت بر سفت آسمان و راج
تا که در نماز من صفت
انا الذي حضل الله جبرئيل و ميكائيل

هر من که در کما عییل
عده بر جبرئیل و میکائیل
که امه و او حتمه ام گمنده
م بزمان من قیام کتبه
انا اسم من اسماء الله الحسنى والاعلى

بچه

این عدوی بهشتیان باشد پس مؤمنان در این دنیا
 اکتفا به تمام الما و ماسرین بخواهانی و له الماد و وسطه العار و اجزه المودا
 به دما به بوشن که ستم است از او ای رسول خدا
 او این سخن تشکی و دروم شیخ برنج و ثمانت شین
 کاتبین المال المملکت ایشیه بخالی شد و طول الاجل و ایشیا و الدنیا علی الاخرق
 که تو جو آیت که مال که کتبی بایست کرد در سر که کتبی
 این سه در ایب و ایشیه در ایب حب وین وکیل و طول امل
 اهلک الناس اثنان حب الفخر و خوف المعقن
 اگر غیبی شری و فریمن بین ای که فرانسین
 کین و غیر او سینه کین فرزند و برتن آرویش
 الملمکین حین المذکر نا و ایشیه بوجه ظهور بالمطالعه نا و ظهور بوجه ایشیه
 علم را از این مازند اگر سب که تو در مطالع قاسم
 علم انکس غیبی است که او کتبان علم بر عمل است او
 بیکر اجب الناس المذکر من کشف الک عن ساریت
 انکس بایست تا و سب که کند بر تو غیب تو خام
 و شینت انکه از تو غیب رسته آرزو کرد و طاهر
 اجوات من نماند و عدد ک من اغرا ش
 مست بارتو انکه در همه حال بقیصت ترا و هر بقیص
 ایشیه شینت ان و شینت ان که ترا بر هر کسند و شین
 جیبیل من فضل و عدول من مدخل من مدخل و فتد و بجلست
 انکه از اردت کب تو اوست و ان من بر مینت ان که
 که و باین جابوس بود کبشد اوست عرض ان که
 من غضب علیک ثلاث مرات و لریقک بیک سو فانتخون شیدا
 هر که از او کت است از تو بار که کتوبه به تو شینت
 کیدل و بیکر باین و بیکر کنت تو هم از وی جدا شینت

لا عقلک العقل
 مردی عقل که در است نزد اهل جود و تا که نیست
 عقل در زاری دل از غنای هوا کوشای عقل بهتر نیست
 لا عقلک الجهد
 علم و در از رتی هر و است زانکه اگر صابن تو خضم خود است
 دوست اصل سر از زنی و نیست هیچ در دیشی حکم خود است
 لا یبراشک الادلاد
 در برت عقل با اوست نیست تو چه در وی ز ما دور و ز ندر
 ای سب کس کن ادب که شیخ نیست میرا لی از ادب بهتر
 لا طفرک المشاوره
 پشت کوی مشورت به شد نزد انکس که هست اهل سخن
 سوره کن که در ان سب قبیل است که موغنی
 لا مال العود من العقل
 عقل پیرا و زنی که در وی مال اگر تریل شیخ با شید و بر
 زانکه سوره بزاد سب خود هیچ ای عقل را شینت
 لا و حل او حسن من المحب
 هر که از عیب دارد و کت خلق در شت کند و نزن ارو
 لا جرم منزه بود محب زانکه هر دم کتینه در شت ارو
 لا عقلک التذیر
 سوره کن بقتل در عیب که زانکه بنوه عقل تقیر س
 هیچ و ان که کیت عاقل وقت انکه دارد بکار تهر س
 لا حکمک المنق
 چون که تو شینت ان ضرا و سنی کن تا که در شت زنی کم
 کوی در جهان جو شینت عقل صحت ان در کم ملک
 لا قرین کسین الخلق

توجه

خلق خوشخواه ای که در عالم **مسیر بخواجه چو سیب**
 زانکه در جنب مطیبات نیست **مسیری غیر از خوشبوست**
لا فائد ک المونق
 خواه خوش را فدای کمیت **بهر از وی درین طریقی رفیق**
 در تقصیر کمیت در عالم **بیج سالار بهتر از تو رفیق**
لا یحتاج ک العمل الصالح
 عمل صالح ای دل اردار **در بیشترت در ضلالت در حال**
 زانکه در راه حشر ازل سود **نیست باز کارگانی جو علی**
لا یج ک التراب
 غیر کن تا ما بهما نیست **ای که احوال چنانست**
 که محبتش حاصل نیست **سود ما با بی از تو نیست**
لا یج ک الوتق عند المشبه
 تا تو که کمیت میخورد **اینکه مال کس طرح بیورد**
 جز با بیشترت نمی توان کن **که درین غیرت و روح بیورد**
لا یج ک الیهدی فی الجراه
 در راهش از تو ام ای زاهد **که شوی حاضر از شوی غایب**
 زاهد از راهی بجز علی **بجرام از تو نیستی در غیب**
لا یج ک القصر
 در صفات خندان کن **زانکه علی به از تو کمیت**
 هر که او غافل از صفات **حاصل او بجز محبت نیست**
لا عباده ک اوالقراض
 بی وقت نماز بر پاوار **که مراد از نماز دست بهین**
 نگه داری که از تو نیست **بیج و شام دعا و طهارت**
لا ایمان ک الحیاة و الصب
 مرد و مومن کی بود **شرم جوی و صبوری پیش دران**

زانکه

زانکه محبت از رسول الله **این بهیبت ای من الامان**
لا یج ک التواضع
 نیست محسوب کسی از تو **مست از زارتان پست**
 بر خلاف از حجب که نیست **حسبی از تو نیستی بهتر**
لا یج ک العلم
 علم خود تا امییل خوانند **در نامه کاوشش علی**
 شرف اصل اعتبار نیست **نیست از علم و بهتر شرف**
لا یج ک حقه اولی من المشا وده
 شرف کن نبی که انعامت **زانکه با دوستی با کاره به**
 نیست که در دست و زنده **نیست همیشگی از شرف به**
لا یج ک المایق فانه یزین ملک و فله و بودان سکون مشله
 صحت اخلاص من بخور که ترا **در نظر اسل و جود ساریه**
 دوست از تو که در شرف **مثل نیست خلق بنامید**
لا یج ک روح الرجل حتی یجالی ای طماح کل و لا ای تو سید لبس
 فخر و نیست بود ما جار **بانی اسباب و بیوش**
 که تو ز اهل هر دستا نیست **از تو که نیست و فخرش**
لا یج ک کل الذیل لمن ساء خلفه و فتح خلفه
 در پیشش چون غلاب روح بود **دای برانکه نیست رو باشد**
 دای بروای حال چون باشد **زشت روی که زشت هو باشد**
لا یج ک دعای لعب و المناق عیوس قظر سب
 هر که او دوست و دوست **فخر زبان و گشاده روی بود**
 و آنکه با شرف ساق و برکت **با کت و درشت روی بود**
لا یج ک المصنق ندی الی البصر و البهیدی الی الحسب
 راستی کن و طالب حقیقت **تا از آن راه رسد سوی ضیاف**
 راستی روی روی نیست **یکوی تاوی راه بیرون**

وقت الحاجة اهون من طلبها الى غير هذا

ای برادر خود اب و انانیت عرض حاجت به بی ادب کردن
 که بر آن برادری با ای اذو تنگ است بر طلب کردن
 من ظن بلب خیرا صدق ظنه
 زانکه ای که گمان دارم بطلب زین دان نشانش را
 و آنکه او را کان غیر نیست بپنن راست کن کاشی را
 جعل الله فی بیت و متناحه الکذب
 مستخبر سر و من جش راست از نه زلفا که دروغ
 و ای بران سبیل دل کرده اش و زلفا دروغ فرود
 کنی المکانه بجهله لشفه اندلیم المکانه
 از خطا که کسی دروغی گفت بکشش من اگر شود ناموم
 این خجالت ازوغ که بریس کو بود که زلفا ز عالم
 من حفظ ما بین یحیه و ما بین خدیو و دخل الجند
 ای برادر بنوش و کتب بر خردی از نغمه در سلام
 کوسین و دلب که در اسامی چون میان دوران زلفا فرام
 استدا الذوب ما استخف بر صاحبه
 اقرا از کناه کن ای دل پیش حجت اگر نماید
 بدترین کنه ان باشد که ترا در نظر نماید
 من تاب من الذب و عا و الیه هتو کالمستترقی بر سبه
 بر مستان ایتیم تو پیش کن که خدا را سببه انار د
 هر که او قوه کرده و بارگشت بر خردایش فوسس معیاد
 استرا الشرا بعد من المشع
 هر که او به کسند بوش گویند و اندین هر که است دانند شرح
 برترین نه بپننه بودن برترین بران حالت شرح
 سارنی غیور و قسط

آنوقت دور با شس و نامشروعی که تراست غرت اسلام
 زلفا مارسته غیور و قسط کشته هر که غلط گفت نام

اقار بکرم عتار بکم
 پیشس بیگانه از هر طرفش ن که کند از جفا بر شاست
 مده از زخم جیش و پیشان کن که توان نودند جویاست
 اخلاص من و اسالت فی المکتب لامن و اسالت فی المکتب
 ای برادر برادر آن سؤد که بود و ادبیت با صل و کبر
 ان برادر بود که در همه حال بجز خود و ادبیت بال و برادر
 من احب شیئا کثر فکرس
 هر که او با مینت چیزی را و کوان غیر نیست شاکر کند
 هر که او با مینت چیزی را و کوان غیر نیست شاکر کند
 العفاف زینة الفقر و الشکر زینة العنی
 تو اگر ابدیت بیعت کنش شکر ترا بجهت سرود سبیت
 زینت تو با کده و ابدیت شکر تو زینت تو با کده ابدیت
 اظهار المعنی من الشکر
 ای دل اطمان کن تو با کبریت بهین و به شکر بزدان کن
 و شکر ترا سبب عطفه سوز او ستان همیشه خندان کن
 اخیا و الشکر ما بد من الحرقه
 ساز بنون شکر در هر روز ای دل از آنکی دشمن و دوست
 از عروت شکر و شاکر بگفت این شکر جویع و ادب است
 من احتاج ولم یطلب فقد ظلم نفسه
 هر که محتاج باشد و نگند عین فریش بر حاکم
 هر نفسی که مصلحت فرمود مرت برینش فریش ظالم
 اذا ارسل الله عبدا حظه علیه العلم
 هر که ایزد کند فرمایند بنده را نمود با به ارین

علم بر وی حسد ام که ۱۹ نه سوی غفلت های شریفین
الاسمانی نفسی اعین البصایین
بگذرای دل از تو بنیاید این داروی دین را
سینه که آرزو مند سینه بر تین دید ای جیب را
من لم یکن فیہ سخا ولا حیا و کالموت ادلی به من الحیوت
هر که خواه در حیات بود جهان عفت و طریقی او را به
و انکه او را حیا و اسکنیت هر که از زندگانی او را به
من کس از الحیا و ثوبه لم یوی السابوس عیب
عیب تر بر سر پوشاند که بر افکنی رشتم ردا
هر که گوشه لباس شرم وادامد لم یکن عیبه ابر
السخا انما کان ابتعا و اما ما کان عن سله خیا و تو بدم
پیشتر تا که از تو بشناختند به در زمین که دست احسان
چیز جزین هم آشنه باید وادامد که در حیات در پیش روایت
والله ما عیدک عرفا من اولی الاطفا فی حیلک بل یصدک لاهل العباد
ای ای که می پرستیتم از زهر سیم و هم حجیم
چون سزای برستی توین می برستی ای که بر حجیم
لله دعا جاحان اکل الحلال و صدق المقالس
راست گوی و طالع نور را به نام بقران اخذت دعای الخال
و انکه فرخ دعا پر و با بشیر ست کل حال و صدق مقال
قلوب الرجال و حشیه من الفها اقبلت السله
تواضع از بر و اس کن در لیا بده انبیه
که تو در حشیت کنی ز تو برش و قلوب الرجال و حشیه
صحت الحجد من فله الحجد
ای طلب کرده اند رستی را تا که در از حسد می رسد
مرفقا کنت بر سر مردم را صحت جسم از کی حسد

ما من سج اس من حسد الملاج من عفتله محبة
بسیج عاقل که در وسیل مزاج که نو دای از سینه بود
هر که او با فرج خوش دارد بجان عقل از وی بود
موضع نشه مواضع المتهج فلا یلومن من اسابها المظن
ای بیچاره رفت به غار بکلی حسد کو با سینه
انقوا من مواضع الهتم دم فرو بند بد که نا ترا
رب عالم قد قتلک جهله و علمه معبر لا یفقه
رخش هبت نندای عالم رام کن از طب علم علم او را
کاشش جمل خون آبار کشته شود نشت نه اب علم او را
کد من صیبر از من صیبر
من که روز سوی بر طلق نبط ای بزرگ که تو کرامت
در وقت روز است و تدبیر ای اس طلی که بزرگ است
الشریف المفسی تر لث المفسی
ای سهر که تو انکی خواسته افغانی نای استغنا
از طر بگذر و غنی و شش زنی بهر تن غناست بزرگ منی
از وی بنفشه تر است شفا المظ
از طر دور برش و شاد بری همیشه طالع عیب استغنا
کنت عیب او در من طر انکه از وی سببت از خود
منهومان لا یستعان طاب العلم و طاب الیاد
منع ارباب علم دنیا دار کنتهم هر که او بود دانا
دو در حشیه و سیر می شوند طاب علم و طاب دنیا
الحکم و الایمانه و تمانان ینتجها علو اطمنه
علم و استیکل ترین سمد ان مترجم شده این یکی تا سلا
صیبت و انی یجبه انش ن رفعت نهر و نعت طاب
لکل امری من ماله شریکان الحادث و الارا ش

هر که او مال و پیشه و حرفه خود را با او داشته باشد
 زانکه او مال هر که در دست او داشته باشد و وارث
الفقر الموت الاکبری
 ای که وقت ریح و فاقه بر او افتد از فقرت هر سیک
 هر که از فقر بهتر است است مست هر که بزرگ بل بر سیک
المعتل عیب فی بلدته
 هر که در وقت مرده است عیب او را به او وطن باشد
 هر که در پیش پست است هر که در شهر فرشتن باشد
بع الدینا بالحق ترخ
 هر که دنیا با حق است سودها ازین حاصله کرد
 و آنکه او را حق دنیا داد نیک و هر را بهیم متاکی کرد
سوال المسئله علی قدر الموت
 هر که بر روی سب است هر که کن با جلد و تحت ریح
 ریح کش تارقی بر دینا زانکه بر ریح با سینه است
من عظم صنار المصاب ابلاه الله ریحها
 هر که او را عیب است اندک او عود در آن نشه صابر
 بهای بزرگ ناکاشن مبتلا سازد بر دقا هر
من ضرب یریح علی فحن عند مصیبه حبط اصرح
 دست بر روی مان زن ز نهار ای که آنک صیبتی داری
 صیبت باشد ز جاپهت ویش هر وقت ز دست کباری
الناس ابنا الدینا فلا یلجم الرجل علی حسب انهم
 کتمه منعت از محبت دم زانکه دنیا ست اورد تو بهی
شیخ از ند چون توان کردن ای سیر از محبت ما در
 آن کلام حکما اذ کان صوابا کان حواء و اذ کان حفا کان حاء
 هر که کو بر سیک یک بین کان سخن در باب آوردت

که خطا کند از کز که بدست بشتر که صواب آوردت
العاملان مطبوع و مسوع و لا یمنع المسوع اذا لم یکن المطبوع
 بر دو وقت علم ای علم با که مطبوع با که مسوع است
عنه سود و اشش مسوع سیکلت اگر نه مطبوع است
صواب الرای بالذول و یقبل باقیها و یذهب بدها بها
 هر که او را سبیت هر که سبب هم بر وفق رای او باشد
و انکه فی دولتت هر که است زانکه آن بر عای او باشد
الخلق ضرب من الخوف لان صاحبها یسدم فان لم یسدم فخنونه حتی کم
 از فقر نیست سدی و عاقل از او روی بر او حق محکم
در شیطان نیست از آن سدی سرت و بر انکیش مستکم
صاحب السلطان که یک الاسد یعیط بوقته و هو اعی بوقته
 هر که او را شمه صاحب سلطان ستمه او هم بر او یک شیره
طنین بر روی حبه بر نه از آن او یک کمال شیره و نه اسیره
الاحتمال تیر العیوب و الورع حبه
 هر که او را کور عیب خود مینان هر که او بر داریست دارد
سببی ستمت بیشتر با هر که بر سبب کار ستمت دارد
البشاشه حباله الموده
در سخن مویش کن با خلق خلق خوش اعظام دوست
تازه روی مویش محبوب تازه روی و دایم در سببیت
صدر العاقل صندوق سب
ای که او را عقل و جوشی است کن اظهار راز خود با کسی
راز خود را بکار و در و مگو سینه صندوق سر دانا پس
شرط الکافه ترکت الکلفه
زانکه کلفت ماست کن ای دوست زانکه اینست شیله و الفت
خوشتم حاصل تکلف نیست ستم مشتق کلفت از کلفت

اصاعده الفضة غصنة
 وضعت اذنت من كعبه قريبا
 عضة في افضح النور
 اغتسلنا يوم الجمعة ولو كاس بديار
 مصفى غسل روزانه
 غسل كن روز جمعة
 الغسوة المسبقة في يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشمس
 برت ورتوسه عن سخن
 سئ كن س عن سخن در آيه
 المهر لا تستدرجني الاحسان ولا تعذبني بالبلاء
 كركا رام اعذاب يكن
 انك ابذك من كل صفة
 اللهد في اعوذ بك من عدو لا ينفع
 لا تشع ودعا لا تشع اعوذ بك من هولاء الاربعة
 كركا ريبه
 علمي منع وشنق الفات
من اذيت النبي سنة اذيت النبي من جها الكائن على
 والله الرحمن الرحيم
 استبرأ اليك من باج حشر
 باسمه فاني سيم اذيت
 قال النبي صلى الله عليه واله وسلم
 ايضا فاديت از كل رسول
 يكيبك نطق كود تترجم
 ارجم من في الارض بر حلت عن في اسما
 تركه اظن تبران باسنة
 طقتن اذيتن دول كشد دعا

الباقر عليه السلام انه قال كان في الارض امانان من عند الله فرجع
 احداهما وركب الاخر فمات كوا به اما الامان الذي رجع فيه
 رسول الله صلى الله عليه واله واما الامان الباقي فهما الاستغفار
 الله تعالى وما كان الله ليهديهم وما كان الله ليضلهم
 من توبته وحياتكم كاشفة
 من توبته وحياتكم كاشفة
 ان ادلى الناس بالانبياء اعلمهم بما جاوا به ثم طمان اولي الناس
 بابرهم الذين استغفروا وهذا النبي يقول ان ادلى من اطاع الله و
 ان ادلى من استغفرت وان عدو من عنى الله ولا قربت قرابت
 ان اول الناس في يوم القيامة
 مصطن را كود سبكا نه كود ايراد
 لا يورثه من غير هذا الا انه عذاب الله كقوله تعالى فذو نامين
 ركب الله الا القوم الخاسرون ولا يباين لشركه الا من
 من روح الله كقوله تعالى ولا يباين من روح الله الا القوم الكافرون
 اي اول اذ كركه الذين يشركون
 مجتمين توبته اذ كركه الذين يشركون
 وقد سمع رجلا يقول ان الله وانا الهه واجود فقال عليه السلام ان
 قولنا ان الله افر على انفسنا بالهالك
 نصرنا الله وان الهه راجون
 قولنا ان الله استقر قراره بترك حقا
 وسيل عن قول تعالى فليخفف حيون طيبة قال عليه السلام هي الفساعة
 اربته حبان على نار ايب كمال
 من مود كرك حبان طيب فرايس
 وسئل عن التوحيد والعدل فقال التوحيد الا بتوحده والعدل الا بتهمته
 كركه في اربطه بن اوطالب سوال
 كركه توبته كركه بنى دم باره ذوقه
 عدل بين ميت ايزد بر قبايح مستهم

ل
 نابع

بالهالك

سرکه او بر موضع فربانی زنده
سجده طاعت نماز هرگز نکرده
من قتی حاجت لایحه المسلم لقی الله سبعین حاجت له من حوائج الدنیا والآخرة
محتاج را اگر حاجت در او است
در شرفی سخن بهشت در او است
بجایت برادر من برادر است
مستاد حاجت برادر من برادر است
من اصل سر بر سر جمع الله علیه و من علی لیسه کما ه الله امر دینیه
و من حسن فیما جینه و بین الله کما ه الله ما جینه و بین الناس
باین جزو با کس با طاعت ظاهر شود
بر دوس ایشان با دینیت عیب دین
یکدیگر در زمین که بی کفایتی
نماند بایز کفایت کار بر مردان
شکست لایحه خطان و من شکر خطان فی حیوان و من فی حیوان
قلی و عدد من فی دهر ما شکره و من مات قلبه و ظل النار
ای برادر هرگز نخواست از آن
سرکه بر که بر صفا در دینیت
بی حیوان بی امانت بی امانت بود
سرکه اولی بود که در دینیت
من اطاع الله فی جمیع الخلق و من اطاع الله فی جمیع الصدیق
حق که از آن تقییر مسکن
نماند صانع مسکن
سرکه است سخن من را دوست
میکند سخن منست آن
من اصل بنیبه و بین الله ما جینه و بین الناس و من اصل الخلق
اصل الله امر دینیه و من کان له فی نفسه ما عظیم علیه من الله حافظ
کار خود را راستی باقی و کار خود
نماند حق کار دینی ترا با حق راست
شرف را بنده و در منزل با زور
بسیر میبایست از کس که با خود نماند
ثواب لا یرحم الا عند ملائکه لایحه احمیه الا عند العقب
ولا یرحم الشجاع الا عند الحرب ولا یرحم
الصدیق الا عند الحاحه الیه صدق ولی الله علیه السلام
این سخن است که تا رسیده شود
بر کس ظاهر اگر چه بود نام طلب
در دهر و شب حاجت شود چهار روز

اجزیه

احب جیملک هو ناما عسی ان یکون فیضک یوما ما
وان فیضک هو ناما عسی ان یکون جیملک یوما ما
شود در اوستی تو بگو دوست ترا
سپاه او بر شود سخن تو بگوید از تو نام
بدشمن مکن در دشمنی از او که نماند
کن صبح و در بگش ترا شمشیر کند
کس من صام لیس له من صیامه الا اطعامه و کس من
قد لیس له من قیامه الا العشاء و جذا اول الا کسایب و انظار هم
سپاه از آن روز در هر یک بر من
کنیم شکر از تو نیت و عمل ایشان
بجز جیش ما یا اگر زانجا نماند
که هر که حاجت فرست است از ایشان
بیادی بر ما لقیه من کان علی الله حق بطیع فلو یعقوبه الا من عصى
عسور رحمت کن که من در وقتانند
این نماز بر آن کس که سوره را از سر و پا
سر که او را بر دست بریزد در جا
بریزد و کس که مشغول است در وقت
القدر و لانه فوره صاموا علی الطعام فیدم عهدا فطرح و فوره صاموا علی
الحرمان فیدم عهدا و فاته و فوره صاموا علی الحرام فیدم عهدا و فاته
کرموم تو از کل طاعت در جا
عبد تو هم نظر بر او بودم در آن
در صوم تو از دینی و عقیقت کوشان
ان خط عید که منی بر تو و دامن
ان تو ما عبدوا الله رغبه فتملك عباده الشار و ان تو ما عبدوا الله رغبه
فتملك عباده العبد و ان تو ما عبدوا الله شکر فتملك عباده الاحرار
باید بهشت بود و در بندگی کردن
بود از شیوه کار دین هم عادت
بشکر که حق تو من طاعت و اول طاعت
کس طاعت ده ای روزم بکنان
اصدقا و کفر لانه و اصدا که لشه اما اصدا فاه که صدیق و صدیق و صدیق
و عدد و کراما اعاد که عدد و کرام و صدیق و صدیق و عدد و کرام
دشمن دشمن و نایب است
با تو ای کس بودا دوست
دشمن است بر آن کس که بود
دوست بود دشمن با دوست
لا یجوز للصدیق حدیثا حتى یخلف اخاه فی ثلاث فی عیبه و کتبته و دفن
ایران بود که بر سره بود نایب
خواهر بر لبی با بر و پیش حیات

بیر تو بره که دانا و در تربیت
ما حیرت خیر ایمن السار و لا شری بعده احسنه کلک لیم
دور الحینه محفور و کل عذاب و ذلک ان رعا لیت
ای چه چیزی که ان غیر از حقش اوزن بود
سئل ان من یمنی کان ازین علم لیت
عاقبت دانی بر طایر یا که غیر از آن
مالان ادم و الخ اوله لطفه و اخص حقیقه لا یزید نفسه ولا ینقصه
بیت این بیت و بیکر که می آید
اوش لطفه و او کوش بر داس
نوازه که در روزی خود و در سیر
نوازه که کند و در هر جا
عجبت من شکرت و قد خرج من خیر من یخرج البول من مستین
عجی در آن کس که کشته دارد
بنواد از کفایر و کسایر پیش و دل
سرسخی می چنین و باشد
با بود که در باره ابد از فرج اول
قد تم قدر علی بولته هذا ما تجلیه الماطون و علیه یتفاضل المشافون
بر چه می که کشته بر شاه و کید
انیت که حاصل احوال بیکان
اساک داشتند درین مکان در
راغب کس او در عبت کند کان
والله لایا کما هو من عین عاق خیر نیست ید بحب ذوم
الضعف کت بینا در رات و کون
طالب دنیا رانغ قدر مردم باشند
ست دنیا می شمارد بدین وارتر
راستمن فرکان در دست خود افند
اعجاب اهلنا لایان سبط بیخ و بیکل بجم و بیعبر و بیفمن من صبر
طوری که نویست اوی که را بر
دین که کشته است از دم و کج و استخوان
که کوشش و کرازی عالی بریم زند
در بیکری پیش فاش براید از آن
علیه البصیران البصر من الایمان کما لراس من الجسد
لا یزید جسد لا یزید و لا ینقص ایمان لا یزید
صبر کن در بولی که ایمان دار
ست ایمان جبه و هم سر امانیت
حال آن تن که در کس شود درین شبه
صبر که بر دست ایمان تو بر دست است
مثل الدبیک مثل الحیة لین یسهما و اسم الساع فی جودها

یهو و الیه الفرج الجاهل و یحذرها ذواللب المسکون
بست چون درین عالمی
از برون نرم و از درون پر نرم
مایل دست عزم و حاصل
کمز از دست عاقل و دسر
لا ینبذ الاسلام نسبت لورینیها احد قبل الاسلام
هوا التسلیم و التسلیم هوالصدق و الصدق هوالاقرار
والاقرار هوالاداء و الاداء هوالعمل المصالح
کویت توفیق اسلام از زبان تر قضا
ست اسلام نیت و نیت و نیت
سیرت صدق و حسن از زبان تر قضا
سیرت صدق و حسن علی اسباب اسلام
اذ اقبلت الدنیا علی احد عاز بها حسن غیره و اذ ادرت عنه سلبه حاشا
دور زار که کسی روی آورد
بدرت و در او با حسن و کرازی
دل جسته بر دل قیال و با حسن
سوی حسن طاق از کشته کرازی
الدهر یحیی القیال و یجید الامال و یقرب المنیة
و یبعد الامنیة فمن یخیر به نصب و من فاقه نصب
سنت برین و طول اهل حاصل و کت
از کام تا مدکن و ابر ک تربت
دین طاقه که با این عمر تحت عنوان
ان عهد در نور نوزان که کوشش
توقه البرد سینه اوله و تلو قوس
سختی فان هله سینه
الایمان کفله و الا شجار اوله یحرق و اخرج بوقت
راولی سر با بر نیزه در افرغ بود
وز دشمن کن عاقلین که خود ایش
اول سر با بر نیزه در بیک از وقت
و او سر با بر نیزه در افرغ بود
القولاء لله الذی ان قلتم سمع و ان ضمرتم تعلم و ادر الموت
الذی اضمیتم ادر کسکم و ان اقمتم اذکر و ان نسیتم ذکرکم
ارضوا ان یثب کن که عالمی انراست
باون که که کوشش و نغم و کوشش
گر کوشش که در کوشش در ابرایت
در کوشش کن با موت آرد کوشش
احضوا الخار او اذ ادرتم عیشیه با نه بری من عمل الله و قوته ما فغان اهل
بها که با عو جلا و اقل اهل الله الذی لا اله الا هو لایعجل لانه و صلا له سبحانه

البتین و البتین هو

الرفاء لاهل الصدور عندها لله والعذر اهل العذر وفا عندها لله
 با بهن كن كسيت و با يكون يا
 با اهل عذر كه وفا كذا عذر كرد
 لا خير في العنت عن الحكيم كانه لا خير في القول الجليل
 كه فخر و دست بغير كه صحت است
 بخت جري در خوشي خون و بدبختي
 صوابا كراي بالدول معتد با قباها و بذهب بدها سها
 سر كرد و نصيت سر كرد
 را كه ان در عاي او را بيبند
 استدل الكذوب عندها لله من استهان به صاحبها
 اى كه تخفص كنه كى كى سيرة
 سر كنى را كه فخر دارى و انوك
 اتقوا عاصي الله في الحلوات فان الشاهد مواحا كبر
 زنا فز ما نسا يرد ان ميسيد
 كواجا كواست ميت حاضر
 اللسان صبح ان على عنه عقر
 زبان كهيد در كفت بر يك
 نگاه دار زبان در سخن در آنگه
 الصدق حقي والكذب بيلك
 با صديق و كن در كذب بغير
 كفتت جبر از قول احمد
 لا تستحي من اعطاء النسيب فان احبمان اقل منه
 هر چه دست ميسر به نام كه نواي به
 شرم كند و دك كه به شرمين مقدار غير
 السنن في المغرب و وطن والعفة في الوطن عزمه

چه فخر و نصيت في الفرياد ان شاه كرم نبي
 بيشتر و شستن بر او نيمه شستن سكين
 احد زوا و صولف الكبريم اذا جاع و اللحم اخا مشيع
 او فخر است كرم بر سيز و فخر او
 در ستاير صفا و بيا نصيت
 الحجل العصب في الماد رهن على خرابها
 اى عصاره نواي بر سوس با نصيب
 دست سلك عصب و ن سزاي تو
 تر كسا لذت اهن من طلب التوبه
 بر توبه خوف و ديكه بر كن
 سر كشته به توبه كه كراي كنه كن
 شمع القهظط المذمومة و شمع الخمر السلافة
 در سخن بايك بيشتر با ش
 ميوه تر يوط بيشتر با شيت
 فوف الحاجة اهن من طلبها من غير اهدها مع ذهاب ما و الوجه
 كرم و كراست با كراست اى فقه كفت
 ترك كام و شستن كن تا كراي با شسته
 ليس بلدا احتلج من بلده خيرا لبلاد ما حملت
 مصفا كراست و وطن از ايا كفت
 بع سزاي بود بهر توبه ران سز
 احسنوا عفت غيركم تحفظوا ان عفتكم
 در حق اولاد و مردم اى ادا ب
 هر چه ابريز مردم سكين
 كرا عا بر بود و عفت
 سرت از ان وقت خرا عا بر

چگونه نماید از کار و ذکر **قبل اینست** جدا عاجز

و ب مستوف بحسن القول فيه

ای گوشت بر فاشی گوشت **نایب** در زبان سر سب

از زبان بیست اسیر بنده **ب مستوف بحسن القول فيه**

هلاک فی رحمتون بحب قال و بعض قال

در دستش و دشمن رفتن **ای دل کو نگو که ملاکت در آن بود**

از در آن در آن چو غلام و چو خانه **انکار او کن که کجاست زبان بود**

المسألة خب و العیوب

بدگوی و بد کن یکس که خیم **فریش را رسوای دوران کردت**

صلح کن تا حق عیب کم کند **صلح کردن عیب بهمان کردت**

بسر الزاد الی المعاد العبدان علی الصیاد

یکضیعت گوش کن از دستان نخواست **دشمن بود از کایب سلامت و شینت**

ای برادر دشمن از دستان حق کن **بهترین ترش نه ماه قیامت و شینت**

المراة شکر کلها و شرمایها الا اندک لا یورثها

گوشش با ف نهی زن کن **زن نیست درای و کوشش هم نیست**

در تو اله نیست تا بارت از تو **در نه زن که خود بود هر چه بپس**

لا یرى الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً

در علم سینه رو که است مراط **نه در روز مایش و نه است نشاط**

جای که میانه رو بن شد ایم **کارش هر تزیین بود یا افراط**

ما عاقل من التفتد

گاه از خطبت بعد و او را با پیش **که هم مایش از رنگ و دو با پیش**

ابوه زیاد و کم عیبت سازد **تغایر که در میان رو با پیش**

ما کذبت که کذب و ما ضللت و کلا **مشکل نی**

چنین گت حیدر سر راست کوبان **بنا از کلام دما گاه کردم**

نکستیم از غوغا و دروغ گفتند **نه که اگر کشیم نه که اگر کردم**

حرفه المی کن

رو منب بر کس امید طبع **کس کن تا روزیت باشد طالع**

تا به حرفت باشی و در پیش تاریخ **زانکه کاسب راست کنی زوال**

المصهر زین ظاهری بنور طاعتک **و باطنی بنور معرفتک**

و قلبی بنور محبتک **و ستری ایقان حضرتک و روحی بحبش هذک**

که کفار و اهرام از لطفت که از لای **طایفه باطن بنور طاعت و عرفان و سب**

دل با نور محبت جان ایصال یوال **یع پرورد از بهنای زبان و سب**

کتاب صد کلمه از کلمات ابرار المؤمنین منتخب از سر اللاله

بسم الله الرحمن الرحیم

نام خدا نجات کار است **ست برین قول رسول کریم**

رض بود کار است **بسم الله الرحمن الرحیم**

هفتاد مایه یک لکه منک لایم **علی علیه السلام**

صد کلمه از کلمات سب **ترجمه کردم بلی خاص و عام**

چهل روز من بشنو در زبان رسا **قال سبط و علی السلام**

جل من لا یجود

ان بزرگت کان عیبی بر **از بزرگی که نام و در سود**

نیست کس جز خدا بزرگ است **بل من لا یجود انان فرمود**

و کلا علی الله کیف

کن رسک جز منی اعتماد **که کفایت بر حق توکل بدان**

بیا از کلام خدا در رسول **توکل علی الله یکف بخوان**

خوف الله یجلی القلب

طایفه دل ز ترسش که کار است **مرستس از بگو و در بدهش اند**

یجلی القلب خوف الله فرمود **پیشی که سبسط اهر راست و اله**

خاف الله نامن

جوانش و است بر او خدا **برین رو بیا در ترسش از کس**

خفت آمدن کلام عیسی بر تن از خدا و بر تن ابراهیم

صبر الله ورتب کل احد

غم روزی محزون و بلا چون مست ضامن روزی بر تن حصد
روزی از غمی نخواهد طاقت کن ضامن الله رزق کل احد

طاعة الله عظیم است

طاعت حق عظیم است و استقامت بر سوخت نرانی نادان
طاعت حق کن و اسودت نشین طاعت الله عظیم بر خوان

طاب وقت من وثق بالله

بیش و این بوی نور صحت حق گرفتاری وقت خوش لایق
نور طاب وقت من وثق بالله ای وقت بر تن مستور

دواء القلب الرضا بالقضا

ای دل را بکلمه حق چه بر سرین ایضا لا خزانه و الرضا
برضا و در رضا و خوشتر و در الرضا بالقضا و در الرضا

ایک ما قدر الله

درد ز بندش ای نادان هر طرف چون تو ای بر شک
غم از غمی قضا نیست سوف ای یک با قدر الله

بقره الحق من المدين

ای که از دین و ایت راست است از هر دو سمت راست
سرسبیج از سخن راست روا فن المدين مستبول الحق

قوت التمسك صحبة الايمان

هر که اوست دست ای مرد است ایمان او دست چو دست
دل نوری در جردن با ایمان قوت القلب صحبة الايمان

صلاح المدين في الورع وصلاحه في الطمع

طع مال کن مکن کن کورست در الطمع فساد المدين في الطمع
بقره است و بر سرینه کار دین و ایت فساد الورع صلاح المدين في الورع

اداء الدين من المدين

اگر چه ترش از دم دور و شیش ادا کرد با شش غم غم خیز
اوار ترش راست زین دوان اداء الدين شش من المدين

تلمة الدين موت العلماء

شده رفت دین ز نعت عالم زین درک بر تن دشا و شش
چون از علمای این شیشه موت العلماء موت المدين

عجالات الاحداث مشقة المدين

عجالت امر از زمانه این باشد که ز حال ایمانی بر تن شش
شش عیشین بر کون ما زبان دوا محابته الاحداث مسنة المدين

لا وفق للفتان

بایمانت سار و انکه طاعت ناز غم و ناز و ناز شش بود هنر
بیت تقدیر قضا الیهین فواقر لا فخر لا فخر الکر

زلة العاقل كثير

کسی که در مقام عقل و دانش زکی و کار دین و راه نیست
از هر چه از زنی که بسیار باشد کثیر زلة العاقل عیبت

علوم عاقل خیر من شیخ جاهل

بیشتر و علم و دانش در شک تو کتب شیخ و کوه که را بجای بل
علام عاقل غیر علی کتب سوال و در شای زای بر عاقل

عدو عاقل خیر من صديق جاهل

خبر من عاقل بود از دین و کار کند در دست من عاقل بود خیر از دین
ز آنجا بشی دشمن و ناز از ادا اداؤ من صديق عاقل غیر علام عاقل

رغبة العلم اعلى الرتب

هر چه می دلا منصب و میز می از رتبه و میر است بر خ و رتبه
نشان علم کا علم رتبه شون بلی رتبه العلم اعلى الرتب

سکال العینة الحکم

سکال العینة الحکم

هر آن عاقل که خواهد در راه راست
 ز کردن بگذرد اندیشه علم
 جو علم در بر داری نیست اورا
 بخوان بر دی کمال اسم فی العلم
محاسن الصلوة روضه الجنت
 صحت عالمان روست من
 در بارش آن بجان خود
 رسنگ خدمت صحت عالم
 محاسن الصلوة روضه الجنت
شیر العلم الصلوة
 نه از الی که علم خانی ایست
 همین کلاف دوی بود که در پیش علی
 ز علم سکت و بر داریست نه
 که زلف کوشین العلم فی الصلوة
حلم الهمة عنوانه
 اگر در جان آزار نیست
 بسوی بر داری کن تو حب
 که نماند فی طم از غفلت علم
 علی در خود حلم الهمة عنوانه
حلال المرد فی العلم
 بچند در داری سخن ای مرد
 بپرهوشی کف زار دانش و علم
 اگر حکمت بنماید حاجت
 بیول حق حال که در فی العلم
افضل الرهد اخلاق
 بدان در راه خود رزم و دان
 کوان بزم طاعتی به برت
 بگفت افضل الرهد اخلاق
 ای که درانی پیغمبر است
صیبا راتب من اکل الحلال
 دل آنکس شود پر نور ازین
 که گشت از لطف الهی
 خوشنویس که در کس است
 صیبا راتب من اکل الحلال
نور تیرک بالصلوة فی الظلم
 چه حسد در دست تاریک
 بیادست بهر پرورید
 که در تاریک نورش آید از آن
 نور و با بصلوة فی الظلم
حلی الرجال الادب
 دلا زینت هم کم در دست
 نسیم در دست و حاصل دست

ادب و زراعت زانکه قول علیت
 کلام علی الرجال الادب
ادب الهی خیر از ذهب
 که برای سیر ادب است
 ارز و سیم و مال دنیا به
 زر خانه ادب بخانه و نسیم
 او با هم بر خیر من و نسیم
صحة البدن فی الصوم
 با شمس صایح که نهد دست شرفی
 ای که در ایام رسیم رخ نیست
 شود نهد دست من بر دور
 قبل سینه الصوم صحت البدن
عضبتک عن الحق بیع
 باید از راسته نرخی ای دل
 تا که دی بهت دید و سبک
 رشت بهت که بر نرخی از حق
 فین الحق بصبیح غضبک
 صدق الهی بخت است
کفایت از هر چیزی ای مرد عاقل
 بخوار رستی کردن ستایید
 اگر در آن کفایت الهی و العدق
 و کوار رستی کردن ستایید
نور المؤمن من سیرة اللیل
 شب شیشی سخن شبتوی دور
 نامت به نور ایمان از حسین
 هر که بچیرت نورانی بود
 من سیرة اللیل نور المؤمن
مقارنک فی آخر العصر ما قاله شیخ ادله
 اول عصر نیت بگشت
 اوقت تا که نیت بگشت
 بود که در مابینه در آخر عصر
 کل فاکت است ادله
هم السعید احقره و هم الشقی دنیا
 مرد در بخت در غم نیست
 کان هم السعید عیب است
 بیخفتن نیکو فرست
 کان هم الشقی دنیا
عشق نفسا کن ملکا
 نماندت اگر کسی برسی
 بشکل خود در غم شریک
 بولک غم ز قانیت
 عشق نفسا کن ملکا

بجز کلام قید القلوب

بجوین ن زخم کوی سخن چون بران سریش غاصب و قوی
از زبان ملام صمدی سخن سخن کلام قید القلوب

با بره شیش و شیش نیک کن اگر ترا زوی علم دوست
تا آن حسن الامتیستد آن که سرداد دور بر سخن دوست

جلسه السود شیطان

اگر سیکل مشرعیست چه پیشان گشت آن کین پیشانت
بود شیطان آدم آدم بد طیسرا سود شیطان عملت

طاعه المکر و هلاک

هر که در صف زار و طاعت بضرورت نادر و اوارک
زین خجالت هر که فراموش کرد طاعه المکر و هلاک

احول من و اساک فی المشرق

بار نیست ن فرود اساک کن ای برادر بخت خوف و هلاک
که بین شهید برادر سیت نه من قالی که من و اساک

برک لا یبطله بالمشقة

چون کسی غیر و کوی سخن کردن آن غیر محبت نون
خوانند ارا بیت لا یبطله برک لا یبطله بالمشقة

تاخیر الایمان من الاحسان

کوی کن کویست در کوی سخن تاخیر سنا تاخیر انوار
بیت تاخیر کن تاخیر باسینا من الاحسان تاخیر الایمان

چیرا لا حیای من بدلت علی الحین

سوی غیر م که گشت دلالت اوست نیکو ترین رفیق تو تاخیر
محبتی کن جوار بد احوال غیر الایمان من بدلت علی الحین

من احسان بالاعتقاد

من احسان بالاعتقاد

چون کفر نیکوی برودین ان عذر خوانی مانی با یک یک
تا در خندان شود کوی سخن سخن با اعتدال احسان

صاحب الاخبار تا من الاخبار صدمه اخبر را با من کوی سخن
امن رسد رسد از دم اخبار هم سیکان من زماست صاحب الاخبار تا من الاخبار

جد با حید

هر چه اینی بر این سخن حرف این بود منی سخاوت و وفود
از زاید و کمش حجاب کن مفضل چه با حید رفیود

خلو القلب خیر من بلاء الکلیس

ترا که کیم بر سیمت و بر زرد بود با خیر حق داری را نیست
تقی کن دل رجب و فیض دنیا خلو القلب خیر من بلاء الکلیس

رفاهیه العیش سدا لامن

در امنیت ای دل زفاست بی ملک است در الامان
با سودی زندگانی در حشت رفاهیه العیش سدا لامن

لتعود الی قومه بالاحسان الیه

بمهرش ن ز تو پیکانه کردن چه بر کویست کنی ای مرد ابله
کویست کن که کردی همه قوم بسود المهر بالاحسان قوم

اخوان هذا الزمان حواسیس المعیوب

مردمان در عیب حواسیس همه فاضل در ان با دین نیست خوب
اهل و اولاد ان می با ان زمان کل اخوان حواسیس المعیوب

عیب الکلام تطویل

هر که غیر الکلام با نقت طامه سنا الکلام تا دلیله
در حکایت سخن در ار کمن ان عیب الکلام تطویل

جلسه الخیر عینیه

هر که از رفیقان ساقف که است تراست خصال و صمیمه
عینت دان رفیق نیکو ترا مجلس الخیر فی الدین عینیه

جلسه الخیر فی الدین عینیه

ذم الشیء فی الاشیغال
 هر که مشغول طاعت حق است
 شکر و حمد و ثناء
 کس از او
 جنب خیر در اشتغال حرام
 غیر از اشتغال ذم الشیء
 صدت لمة من کفرها
 ان سکت لا یزین جوان
 سکت کوفت قوا پسران
 کم شود روزی کا کوفت
 صدت لمة من کفرها
 بن لومک و تحب
 نرم جوایش و نرم کوا بن
 تا کفرت بهیله نیاز طلب
 هم بدول فدا که قول له
 قول بن لومک و تحب
 ما ذم من سکت
 هر که در امورش سکت از هر حال
 هر که در شایسته سکت
 قول ما ذم من سکت
 ای که فاعولش سکت
 مشرب العذب من حرم
 مشرب عذب را دوست آن
 هر که در حق صحبت و پاک سخن
 تشنگان گروی شوند از سوز
 مشرب العذب کان فر دم
 سیرة المؤمن بنی من سریرت
 قول قابل بگویش بگویش
 تا شوی که از بنی رسته
 قال غیر الانام قد شتی
 سیرة المؤمن بنی سریرت
 نیل المین فی العنی
 هر که در حق دل از محبت
 رسولی توفیق نیل سینه
 غنا و زرا که حوائج آرام دل
 عمل کفرت نیل المین فی العنی
 و الاک من لیس اول
 هر که توفیق می با تو کردن
 تیرا که مکنند از تها لک
 تو او را را یاران بیک خود
 عمل کفرت و الاک من لیس اول
 لا غ للفت
 زیاد طع غم فرود در جهان
 غم و سنج غم ای دل داره شیشه

ترجمان

ترا من فاعت بود غم جرات
 عمل کفرت را غم لغت
 قول المؤمن یخبر عما فی قلبه
 هر که رازی و تودود در دل
 هر که رازی سخن او را سب
 تا بگوید که در خاطر است
 قول یخبر ان قلب
 بیات النفس بالغا و بیات الروح بالغا
 نفس را که از غداست بیات
 روح را باشد از سر و دستخ
 قول یخبر ان قلبه
 بکذا بالبت و وقت روح
 محالستة الکرام حصول الیکلام
 شوی که از معنی سخن
 اگر معنی سخن سب کرام
 زایل کرم دانش آموزین
 حصول الکلام حصول الکلام
 سبته المم تحت لسانه
 کز نه اگر از سب مرم
 بر سخن او کس سخن در خانه
 زیر زبانت دانش مبین
 معنیست المردت لسانه
 دولام السور و روتیر الاخوات
 ادی رفیقان موافق سبیب
 با دوست راقت و عیش و هوس
 قول است علیه السلام
 ادیة الاخوان و ادم السور
 کمال الجود فی الاعتراف
 کفر در عذر خوانی تازه و در
 دو جندان کن سخا در عذر خوانی
 کمال الجود حسن الاعتراف
 ظالم المال اشرف من ظالم المال
 نشانه آیه سیم کرد و از آیه
 نشانه مال و اورد استثنی
 داد ستر حج سالی کوشش
 ظالم المال من ظالم المال
 هات ما عندک تقرب به
 هر که که خود را با نام خود
 بفرم کن از نهان داد که سبیب
 سراج ای کفرت صرف کنی در راه
 ثبات عندک تقرب به اگر بر خوا

بصیرا من الصبور الی مراده
خداوند را جوید هم صبور در کار
بصیرا من الصبور الی مراده
بصیرا من الصبور الی مراده

بشش نجات جان شما
قال سلطان الاولیاء
ثابت الملت بالعدل
بشش نجات کز خواجه ای
ثابت الملت بالعدل

عاقبت الظالمون حسیبه
غایت جاهل بنیاد گشته
اف ظالم بر غایت رسد
عاقبت الظالمون حسیبه

ظلمت الظالم تظلم الامیمان
خدا از جنل ساری ظالم
کفر ظلمت تابان ایمان
ظلمت الظالم تظلم الامیمان

نور شیکت لا تظلمه بالعصیه
سینه کرده ای ستم گناه
در حق منور دل تیرا است بی تو
نور شیکت لا تظلمه بالعصیه

سوء الظن من الحسرم
بردم سینه کوی کن و بیکین
سبا و اعتراف بیست بر تو گزیند
حرفه الهی کسرت

لطیف دست کار کردار بیست
حرفه الهی کسرت بر حرفین
داه النفس حصرص
حرفه الهی کسرت بر حرفین

بکونک طبع در فرض کسب
وزان سنج نیست و امر بخان
رسد سنج ترا صد زحمت از حوص
بر او حوص و رانفس بر خوان

حفظ

مرگ او در سلطنت رو بود
در حال کند از در زبان
بد کوه با بر سینه لطیف
مختر الانان فی خطه اللسان

ذی المهنه الطبع
مهرش کوی کزین می گشت
زبان کرای که راه داد سینه
از همان ای مضه قول سینه

استراحت النفس فی البلیس
سنگین را پر امیدوار کن
که در دار و امید و در میا
کان فی البلیس استراحت

تیرای شیخ در دل مثل لایات
بود در وی ششوی خاص
مرا بر حق شست بیشک
بخوان سینه کل قلب مثل ایک

عذبت بالیغظ دون الجمع من الکبت
باید کبریا فی بابی از سبیل دین
کتاب و دفتر ترا سوا می باشد
عذبت بالیغظ دون الجمع من الکبت

بیشتر نمی را سببیت جا
بیشتر نمی را سببیت جا
بیشتر نمی را سببیت جا
بیشتر نمی را سببیت جا

مقول علمت تجا جز سحر سحر از نیر سحر
حدا الموهبتك

ای که از کرم فراخ ترا همه کس بحدوت و کینت
بر کشنی کند هلاک شود عده الموهبتك ایشیت
سر دولت مالدینا عز و ر

اگر خای جهان از نیر حوت فدعای سحر الدینا سرور
شومزور ارشادنی دنیا سرور الموهبتك

ما بکرم سحر
بالی سادات از نیر حوت سر کوزین کردم و تمامت
بر خیزد صبح چون آفر سحر ماکرم سحر قول مات

لا وفاء للمرءة
از زنان پر دغا بگو کس تو بگردل و بگردان و بگردیس
خواجه لا وقت المراه از زنان بس و ناچار بچو بیس
طولی لمن لا اهل له

ای سب از که خدای در با سب تا کون و من دغا داری نمک
که خدای صیت ز جان زدن تو کس سحر من لا اهل له

خیر النساء الودود الودود
زن آن به که بسیار زانند است و کز نه این که خدای به سود
اگر دوست دارد ترا دوست خیار است الودود الودود

ذکر الشباب حسرة
ناچار تر و بیزگار جوان طاعت و دست در شایعیت
چون نبینت کوشش قدرت تا در نه اگر اشباب حسرت صیت

شبهت ناعیت
پرمشای تا بیک این سر کشی تا کز قیامت بمن ای خدای سینه
پریت از کز نیر سید به شیک ناعیک و نیت در پند

کفر بالشیب جاء

جوانا که چستی غم زور خوار داری دل پران کن است
بست از نیر پران دور است کنی بالشیب و از قول شامت

لیس الشیب من العین
هر کوه پر و چرخست و دور است امید از نیر سیکه فخر می خسر
بگیر از نیر که سینه روز پر است نفیس بالشیب بحسب من العین

کفالت بما عملت بالموت
هر دوی ای دل که عشم دنیا سخن بنا شد چون الم فرقت
بر بایست روی بود این غم کنی کس سما عکس بالموت

ذکر الموت جلاء القلوب
سودن میان دک و ده است از ناسف به سود و بعد از فرقت
شوی از یاد برگ روشن دل فلاء القلوب ذکر الموت

تم الکلام بحسب الملل العلام
چون ساخته و لطف خدا و خدای از لطف علی علی این حسن عمل
از قیض اذن تر نبین صد کلمه کس تسمیه که تا بخود نیت از نیر

صده بیت از حدیث رسول عبد السلام بشرح کاتب

بسم الله الرحمن الرحيم
استه اگر دم نیام کرد کار انکه بخت بنده است و مهربان
انکه از لطف و کرامت بر کرمه مصطفی را از همه سیمپیران

قال المنی الای محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
رضت بسند عالم از کرد کار کردلی جو خفینار و اقبال او
صد صد بیت مصطفی آرم بنظم راوی ان رضف و ال او

ذکر الموهبتك
هر کوه پر و چرخست و دور است امید از نیر سیکه فخر می خسر
بگیر از نیر که سینه روز پر است نفیس بالشیب بحسب من العین

بسم الله الرحمن الرحيم
استه اگر دم نیام کرد کار انکه بخت بنده است و مهربان
انکه از لطف و کرامت بر کرمه مصطفی را از همه سیمپیران
قال المنی الای محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
رضت بسند عالم از کرد کار کردلی جو خفینار و اقبال او
صد صد بیت مصطفی آرم بنظم راوی ان رضف و ال او
ذکر الموهبتك
هر کوه پر و چرخست و دور است امید از نیر سیکه فخر می خسر
بگیر از نیر که سینه روز پر است نفیس بالشیب بحسب من العین

لا یمن فی کعبه علی وجهی نظری و بما یحییتم له
 ای شیخ زین العابدین در بر خاتم است ارباب که اسمی کار بر طاعت است
 حضور شما در این روز و در هر که اعتنا بر طاعت است
 من صلیت علی اولی الابرار کمن تصدق بجز در من صلیت علی اولی الابرار کمن تصدق
 هر که در این راه حق را در اول وقت بخیر است که در شرفی نیست
 و اگر در آخر وقت باشد و ایمان بخیر است که بخیر است
 لیس من من یقین بالقرات
 نیت قران سرود ای حافظ که تو خوانی بصورت وطن اینرا
 معطن گشت است نیت هر که خواند بچین دست را میز
 افراد الهان ان هانک وان لم یهدک فلا یهدک راه
 بعضی از صحبت و دعا و عید این جوانی اگر مسلمان
 که بران کار میکنی سه قران در نه پیوده از هر چیزی است
 طریقی من قران الهان و عمل عاقبتی و استقامت علی الصلوات
 ای حوش اگر خواند قران را پس عمل کرد آنچه در وی است
 هر که بر طاعت استقامت یافت در و در بی نیت محنت رست
 العلم و حتی من ترک عیبی
 صید خود را علم و شکر را یعنی او را که از عاقله صید
 علم و حشیت هر که ترک کند بپایزد او و صید را نیت
 السخی بما ملأه
 ان نخی نیت که بر سبیل زنده در بخشش و سخاوت خود
 ان نخی که در هر جا که است بپدر او حق نماید صرف
 التکسیر مع المتکبر صدقه
 هر که او سرگشته کند ما تو سرگشته کن با او اگر شامت
 سرگشته خوش نیاید از بنده سرگشته خاصه که را الهیت
 من جعل قاضیا فندد بچ بپس میکند

اینها را در کتاب
 الفوائد
 در باب
 نیت
 ذکر
 قران
 و
 طاعت
 ذکر
 اولی
 الابرار
 ذکر
 قران
 در
 آخر
 وقت
 ذکر
 قران
 در
 اول
 وقت
 ذکر
 قران
 در
 اول
 وقت
 ذکر
 قران
 در
 اول
 وقت

ای که در این راه میباید گفت خون خود بخوری بحیث و در غ
 هر که در نیت که شواقتیست یکیشد خویش را در طاعت بخ
 با علی و اولادش طاعرف المؤمنون بعدی
 با علی که نودوی از بس من مونسنا و مونسوا و امام
 میبکس عارف خدا شدی بلکه یکس بر سر وی نام
 من مشی الی طعام لربیع الیه نقد دخل سار فاد خرج محسبیا
 هر که از خواننده او در سر خوان مردم مستوفی که گذارت ان دوم
 لودعیت الی کراع لاجبت
 پای بر او دست و شمشیر است که بر این بد او خراج
 کنت دعوت برین خوانم کرد هر که همان مستند بر این
 خیر الامور اوسطها
 سبیل اوطاف و بگذر از نسیط وسط این دان کن ترس
 برد اعتدالی در هر رسول قالی غیر الامور اوسطها
 ما تامل من اتقند
 نه بنیز بیک گوشن در انرا طاعت و بی دلت که در باشد
 کنت اهل بی شود در پیش هر که که گویا در باشد
 لایبیری الجاهل الامر ظا اوسطها
 منتقد بخش او را است مکنوا ز راه که در نیت صراط
 زنده که در محبت عمل جابل را کار نریط بود یا صراط
 حرته المؤمن میتا کرمت حبت
 هر که در سر است باین بطب از خدا محبت او را
 حمت مرده و اجبت ای دل بجز در حالت حیات او را
 الغریب من لیس له حیب
 در غیبی که برده یاری شاد و شیشین دغم خود ز نهار
 چون نماید بر من غایت نیت ان غایت که گذار د یار

تسلی الخیر و کمال اللذات
 بجزئیات کمال است
 که در کتب و آثار کمال
 است و در کتب کمال است

که منزه خدای تو به کن بصیر
 قول الصب مشایخ البرج
 کن مشغولاً فیما انت عند مسدول

کب کردن علوم لاط یل
 پیش مشغولان عمل دارم
 نه سو روز و حشر ترا
 که تو بر شش گنه روز فرا

لا یلدغ المؤمن من جحر حنین

چون زکامی که بگردد دست
 نه که او در دوست در بار
 در بل آن که در دست
 که گزیده بود از یک سوراخ
 من قرآن سوره الواقعة کل لیله
 در سوره و پیشی بگبار
 این از قدر و فایده شاد دارد
 در عسکه ایزد جبار
 لیکن احب ان اس الیک من کشف لک عن صاع
 و کنسی باریت زادیان
 که که بر تو عیب تو ظاهر
 و شمت الیک از تو بر عیب
 رشتد از ده گزودت ما ظ

تمت الرجال تنقع الجبال

بیش تمت بلندای روشی
 سر از ای بجزر است
 تمت که راه را با کند
 تمت که در راه کند

حسن الادب تستخرج النیب

ز اصل و نوب لاف و غش
 اصل ادب دان و نوب راجب
 مع از نوب نسبت است
 حسن ادب است نوب
 حکم حجاب الکلمات و علی الاحذرنه و الغضب
 عمل المعتدل
 علم جو علم چون قبول نسبت
 تک خلق و آفت آفات
 روح بنیاد از عیب که در عیب
 بی بر فرد و در آن شتمات
 که فی مالک ادب بحیال الفقه ان یعلم انه کادب
 است که در نوب و است
 نیست و وقت از وقت و نیست

این سخن است در حق کوراس
 که بود وقت از وقت از پیش
 ای قبوله بورت العنی و ای قبوله بورت الفقه و ای قبوله بورت السقیم
 قبول ای رسول الله ما هن قال علی الله علیه و آله ای قبوله بورت الصلوة و قبوله بورت الصلوة
 ای قبوله بورت الصلوة ای قبوله بورت الصلوة ای قبوله بورت الصلوة ای قبوله بورت الصلوة

غث ادر و خاسب قبل از زوال
 در هیچ از جواب بیدار شو
 جان کار دستم وقت عوب
 که در پیش و منس نسبت غاب
 سیاق زمان علی استی چون حسا و بیون حسا قبل ای رسول الله ما هن قال

بجیون الحیوة و بیون المات و بجیون الذنوب و بیون التوبه و بجیون
 المال و بیون الحسب و بجیون الفقر و بیون الثبیر و بجیون الخلق و الخلق

زندگی و کمال و کمال و کمال
 دوستی این رخ را و خصم این رخ را
 توبه و درک حساب و در کسب و در کسب
 رسکا و این بیانی در کسب و در کسب
 من علم اطامه المؤمنه فاذا تم مکمل الی الله الی حبه و بیون التوبه و بیون التوبه

که که او در وقت کجیون که در راه و بی
 که در هیچ و شری این بنده نوازه وقت
 رشده بود و بیون صاف رشده بود

من نظر الی فضیله من فضال علی غیر الله لا الذنوب التي اکتسبها بالکفارة و فی مسیح
 فضیله من فضال علی غیر الله لا الذنوب التي اکتسبها بالکفارة و فی مسیح
 من فضال علی غیر الله لا الذنوب التي اکتسبها بالکفارة و فی مسیح

حفظه و هو در حرم که او را اعتماد
 در نماز و بیون و بیون و بیون
 من تعالی غفر زایب بفضل خود دارد
 از کمال بیون و بیون و بیون

یا علی اکبر هر جای که او را کما کما
 و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی
 و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی
 و ای الی الی و ای الی الی و ای الی الی

بکبت علی رابی الله که ای دست
 باشد جوترا یعنی از زمرت شمل
 محروم کن در چه بود که از حسیه
 عسایه و همان پر و ما در و سایل

المؤمن دعب لعب و المسافر عیوس قطرب
 روی در کسب و بیون بر ابرو
 حسن طلق و بیون و بیون
 و ان مشاف که کسب روی در کسب

رساله در واجبات منتخب از ابنه و جعفر بن محمد بن ابی انبیا الکاتب

قال کتوزن همه دم نرسد
در که بیکه کتوزن
احکام الطهارت است
ای که طریقی برایت مراد است
مرفقت و بی دوست و یاریت
عزایبی علی علیه السلام
اللیل اتران النماز
الله و لیه و واجبه
عقار و الطیان
و ازین بابی
فشنه و العبد
دی با طریقی
کنی اوجب
را طریقی
در کوشش
فله و در
ایر و شش
جب رسول
اچو بیست
عجب گمان
دانی که
اینست شرط
مگر کفالت

فقال بحسب انوار
قال کتوزن همه دم نرسد
در که بیکه کتوزن
احکام الطهارت است
ای که طریقی برایت مراد است
مرفقت و بی دوست و یاریت
عزایبی علی علیه السلام
اللیل اتران النماز
الله و لیه و واجبه
عقار و الطیان
و ازین بابی
فشنه و العبد
دی با طریقی
کنی اوجب
را طریقی
در کوشش
فله و در
ایر و شش
جب رسول
اچو بیست
عجب گمان
دانی که
اینست شرط
مگر کفالت

ایر و شش
ایر و شش
ایر و شش
ایر و شش

کتاب

و خارج از اینست که اگر عقل در ایمان بودی باستی که آنکه اعتقاد است را بر دلیل
عقلی حاصل کرده باشد چون ترک عمل کند چنانکه اعتقاد است مخلد در دوزخ باشد
و حال آنکه اعتقاد اهل بیت حق اند در آنکه چون تارک عمل را ایمان صحیح بود باشد
بعد از توفیق کماست قضا بود و همیشه ظاهر شده و هم بحسب ظاهر است
ان الدین اسوا و علوا لصالحات عمل در کائنات خارج ایمان می نماید زیرا که
علو در معرفت بر انشوا و شک نیست که معطوف خارج معطوف علیه است
بسرا چنان معلوم میشود که عمل در کائنات قسمی نماز و روزه و زکوة و حج و صیام
از ایمان خارج است و ایمان بسیط است و جز آن در و اهل ایمان تصدیق نیست
فصل اول در بیان اصول بنی اسلام بر آنکه در بیان
بیان اهل بیت رسول که عبارت از اهل بیت و پیروان ائمه است
و در بیان شیعیان آنکه بنا بر این که ان الدین غلامه الاسلام بر او پیوست
اصول و فروع اصول بنی پیش یعنی حجت و ان توحید و عدل و نبوت و امامت
و معاد است و نیز بعضی ششست توحید و عدل و نبوت و امامت و امر مؤمنان
و منکر و نورا و تبرا و فروع حجت نماز و روزه و زکوة و حج و صیام
اما توحید است که هر که در دل را بجای یکی برانی بر دلیل قطعی عقلی نقلی امانتی
چنانکه در آیه است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد و اما الله واحد و
الکلیم و الصمد و ما یئس فی ذلک و دلیل قطعی عقلی هم در قرآن است چنانکه لو کان
بیمها الهة الا الله لاسئدة تا بیان ما و انما ذکر صراحتاً و همیشه ثابت است
در میان ایشان شکی در کمال قیام ظاهر و دیگری خود با یکی در کمال روح طبعیه
و دیگری خود و بیست این واحد و مجرد و ابدی یعنی مکن نیست به اعمال انسان
و اگر کسی بگوید که کجیل مردمان با هم اتفاق نایبند وصال کند گویم در آنگاه
امکان اختلاف در صراحت احتمال بر او است و سبب آن منزه عن الخلق و الاطلاق
و از توحید ضد مسلم است اول آنکه امام چه معنی دارد که بر اسم ذات است
چنین صحیح صفاست فا در اصول نعم که آن چند صیانت و تفرقه و شهادت و
نورت و کمال عقل و باقی یعنی زرع است که هر که صفت عالم صیانت و کمال

که عالم را صانع باشد گویم هر چه غیر از قدرت عالمست و بطریق عقل سلیم
گویم خلقی که عقل مکن نیست پس در دو این معنی حاصل و بعد از آن ایمان و درین دنیا
ببیند ما را صانع کمال باشد معلوم اول چیزی که بر سینه حکمت و در حقیقت
گویم نظر اندیشیدن کردن و جنس او بر کار و بینگدن از خلق است و استوار است
الارض زیرا که معرفت خدا حاصل نشود الا بنظر حسی که در دلیل که معرفت
خدا بنظر حاصل شود گویم زیرا که حج معلومات معرفت معقول می آید و در معرفت با غیر
با بصورت بیادراک با بنظر آنچه بجز ادراک و معرفت بر آنست چه باشد
و ممکن و علمیات محسوسه و واجب الوجود قدیست پس معرفت خدا حاصل
نشود الا بنظر پس نظر واجب باشد بحسب که دلیل که معرفت خدا و صیانت
گویم چون دلیل که شکر نعم در صیانت که ان اشکر و انی اشکر و انی اشکر که
لا یشکرکم و انما یشکر الله انما یشکر انما یشکر انما یشکر انما یشکر انما یشکر
و کرامت است از نعمت مستی زیاده است که حق تعالی از انانی داشته و بعد از حیات
بر معرفت دیگر که است از آنکه لیطوبس و موسس و معطوم و مشرب و ام که
بجز از قدرت پس چگونه واجب نباشد و چون شکر نعم واجب شده و در
معرفت منعم بر و مقدم باشد ششم صیانت این عالم چه صفت دارد گویم که
صفاست و بر دو وقت ثبوتی و سلبی ثبوتی در صفا اولی قادر است بر جمع
مستورات نه قادر بر جمع و قادر بر انست نه قادر بر قدرت که اگر قادر بر جمع باشد
موجب باشد ولی اختیار را از او حاصل شود چون کمالی را نشد سرتی را است
و با قدرت هر چه مقدم شود چون ۱۹ است که با قدرت انش منشی شود پس خدا
ما عملی بخدا باشد هر چه او هر کند معین است و پیش او و کمالی با برید صفت ششاد
و دولت با کمالی فیض و توسع کل شیء در بر او است عالمست که انما یشکر نعمت
که هر چه کند دانسته کند و او معین با کمین و با معینون و او معین با الصمد
عالم الخیب و الشهادة الکبیرة المسان و دلیل قطعی بر آنکه عالمست است که
اعمالی حکم ششاد از و صا در سبب و بین افعال که فواید بران معرفت شود و
از ششاد و فی صیانتی عالی نباشد بجز کویای از زبان و بینا می از چشم و نورانی

در شرف باطلت منزه امام هم در یک حال می باشد اگر مسلمی گوید که تندی و انبیا
یک عصر حاضر بود و آنقدر امام حاضر نیست که هم تندی و انبیا بود وسط منزه و شرف بود
بعضی انبیا تابع بعضی بودند چنانکه غیر مسلم تابع رسول بود و مسلم تابع اولو
الامر چون موسی که سرف تابع او بود و ابراهیم که اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسحاق
تابع او بودند و چون شریعت هر یک مختلف میبست و یکسبت امام در یک عصر منزه و بنا بر
و بعد از رسول منزه و اسطفا امر الحوین علی علیه السلام امام خلافت و بعد
از او امام حسن و بعد از او امام حسین و بعد از او امام زین العابدین و بعد از او امام
محمد باقر و بعد از او امام جعفر صادق و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او امام سبط
موسی رضا و بعد از او امام محمد تقی و بعد از او امام علی نقی و بعد از او امام حسن عسکری و بعد
از او امام محمد مهدی صلوات الله علیه و بعد از او امام مهدی و بعد از او امام مهدی و بعد از او
بنیول خدا در رسول که در خود الهام من لدنی بود و انبیا ائمه اسراسل و انبیا است
اسراسل و در او بود چنانکه در خود و انبیا هم انبیا است و دیگر فرموده
من لدنی انبیا است امام علی و امام مهدی و دیگر گفت که رسول امام حسین را
در دامن داشت فرموده امام زین امام و افر امام و امام منزه با سلم
فانهم و تحت این حدیث قیاس و تواتر رسیده و هر آنکه که مهدی بسرا امام
حسن عسکریست و تا نهایت تکلیف باقیست اگر گویند بر آنست که بعد از
حسن عسکری که مهدی از دیگری پیدا شود نه از خصلت حسن عسکری که بی احکام
بشریه یا از خدا پیدا دانست یا از رسول یا از امام بلکه از خدا آموزد و بعد همیشه
و آنکه از رسول آموزد امام همیشه و آنکه از امام آموزد هم امام همیشه چون
پایه امام که از تحت یکدیگر احکام شریعت کار میفرمودند پس اگر که بعد
از حسن عسکری چه باشد سلسله امامت منقطع کرد و دیگری در میان ایشان
دخول کرده همیشه و امام که مهدی را از غیر مصوم اخذ احکام امامت یا بر کرد
و عصمت از مصوم و اگر فرض باطلت بسرا مصوم از امامت یا بر کرد
حسن عسکری باشد و اگر عینت او در طول زمان کشت او کونا بینان
لمعت را منقطع باشد حکایت امامت که منقطع و فقه فریبده و کوا عدله

و طول کشت او تا علی باشد که انار علم و حکم که در انبیا انبیا با یکدیگر منضم شود
و نشان دهد و تقوی در میان ایشان نمائند انبیا جلیل و صلوات افروخته کرد
و صاحب علم و عبادت و من دین و اسلام را بسوزانند و از سر گرفته تراشه
نستی نستی پیدا شود و از سر گرفته اداره بی ولی بیدارند آید بعد از آن ظهور
نمایند بعد از ارض استقامت و عملا کاپیت جور او و چون آبا و اجداد هر دو
بیکال علم و شجاعت و نهایت عدل و طاقت و استیوال عصمت و طهارت
از هدیای عت روستنشی باشد و بقوت امامت و قدرت عصمت و انار
بجوانت و اظهار ولایت مردم را از راه صلوات مطهرت به است دلالت
کنند و شیشه کین بر روی عادی بن گشته و سر نای که کشتن که کشتن انبیا
بنیاد علم و طبیان از سبب این منهدم گرداند و چون هر عدد در آن است
از کار برگزیده صیت عدل الاقا و اولاد او که سر و کلاه و توفیق کوشش جانها
عارفان رسانند اللهم ارضنا طول البقاء و لرویه امامه و اهلین من ذریره
خداوند و در حق بی و دیگر که بر صحت امامت ائمه الحوین علی علیه السلام رسول صلی
الله علیه و آله و سلم و امامت ائمه معصومین متواتر است و دلیل چند
مشتوشت عقل و عقلی است که در جمعی که جامع باشند تا مصوم
و ظاهر الخط و تقصی را باید مصوم و در دنیا و عالم جمع علوم و از عاجزان
و در کار افضل و علم و در دهر و انقی پس هر چه عقلی انبیا ان
میکنند که او امام باشد امامت و نوعت می از خدا و یکی از رسول امام
و بعد از انبیا است انما و یک الله و رسول الله و انبیا است انبیا است
الصلوة و یولون المکره و هم را کون و این نیز هر وقت که سنجاس در حال
رکوع انبیا علی سابل خدا و الا ابراهیم علیه السلام و دیگر است یا
ابا الهین اسوا اسوا الله و کونوا مع الصادقین و ملائکتنا مصوم کاه
باشد و مصوم صادق و بعد از رسول مصوم علی بود و دیگر یا اهل الدین
اسوا اطیوا الله و اطیوا الرسول و اولو الامم منکم و این قاعده بر سر است
که اولو الله باید که مصوم باشد و فرام گنده برنا مصوم که اولو الامم

در این ایام هم از نایب که گماشت تا صبح که رسید برین آیت اثبات است
علی شده و اما از آن در قرآن بسیارست که در بیان آیت بیات شریف فارغ
رسا که گفتار کرد و آیت ایما رسول بلغ بالزلی الیک من ربک وان لم
تغفل فاینت رسالتنا اطریق السنت و این من لایس که در روز عید بر حق
که حضرت رسالت ازج الا و اج عاجت فرموده بود تا دل شده حضرت از
بالن شسته چهره سافت و علی را بالای دست برادر در جسد نبوت و کون اینها
ان کس من اولی کلمین انکم کلمه الله و رسول بس رسول مودعش کنت
مولاه نمدها علی مولاه اللهم وال من والاه و عا من عا داه و الضمن نصره
و اذول من ذولک و المن علی من ظلمه و عصب جده و اهلک عدوه من ابلیس و
الاسن من الدین و ال ذون و اذکر رسول بقوت از جمله هر چه باشد ما یظن
است می نمیزد هر دو من برسی الله لای نبی بعدی است و در با علی حکم نفس
و نیک کسی در دیک می و جهل حسن و در دیک روحی و طیکه نفسی و جهل
جسی و نیک بعضی و در جهل جوی و سلک سلی و بیک با علی من احکم قدر جسی
و من جسی فقه احب الله و من احب الله فله اجر الله و من احب الله فله عونه
و بیک با علی لکل شیء اولاد و من عیب اولاد وی من صلیک است اخی و
در بری و طیبی و در صبی و اولاد وی و قاضی می و حافظ و بی و شریسته
و قاضی مقامی علی سنی و بیک سنی و من علی شکر و سبحین فرقه منما فرقه
ناجیه قیل و نام رسول الله قال فرقه سنا الله لای شی و بیک مثل این سنی
کشل سفینه نوع من دیکه دنیا جی من کلمت عبا عن دیکه سنی من نبوی
فنه سفینه لای غیر منما الامن استیک بالبر و الا کمن قیل و ما ذلک بای رسول
الله قال ایة المؤمنین قالوا واذلک قال ایام المستین قالوا واذلک قال
سید المؤمنین قالوا واذلک قال ای رب العالمین قالوا واذلک قال ای و این
عمر و طیبی من بعدی و در بری و حافظ و بی و قاضی و من و اهلک
علی سنی علی بن ابی طالب و اها و پیش صحیح و فضائل ای مهتم السلام و
ولا ینت و انما است اثبات بسیارست و در هر دو هم هر دو من هر که از هر ان قال

در هر دو

دید و حق من اول نصف کرات از نایب و آنکه که در روز نزل اختلاف را که اول است و آن
بیتر از حق و میریدی بسبیل اما از طرف نبی شکر نبی شرط و اجابت است و آن
از جانب حق که در اول ظهور و آن من انک اول عالم باشد بر این که از واجب
دست و ادب و در این نبی که از کلمات و قیام و کلمات دوم و آنکه که از نبی
کند و اگر از شکر تواند که ترغیب و داف و این واقع نشود و مردم به عا
نفس خود و نماشد بلکه تر با الله و چه ترویج دین غا و تقویت نظر باشد
و اگر از دنیا می باشد باید که در کتب این امر شود چرا که امر معروف و نهی منکر
تعلق بر اول دست و زبان دارد و بر این است که سینه امور معروف و منکر افعال
و عیب باشد و بر این است که اگر تواند دوم و الا این طاعت کرده اند و
باغ مصیبت شود و به است است که اگر نشود ترویج نماید و به تر باید و قبل
تواند رسیده بشرط آنکه بشناسد و چه الله باشد نهجهت رضای خود در اها
بهر اول و اول از اصول و نیست تواند دست با دوستان خدا و رسول و
اهل البیت او در آنرا و نسبت با دشمنان خدا و رسول و اهل البیت او و
قاعون دوستی به چهرت دوستی با دوست و با دشمنان دوست و دشمنی با
دشمنان دوست و قاعون دشمنی هم به چهرت دشمنی با دوست و دشمنی با
دوست دوست و دوستی با دشمن دست چنانکه حضرت امیر مومنان فرموده
اصداق و کلمات و اعدا و کلمات اما اصداق و کلمات صبر بیک و صبر بیک
که عدو و کلمات و اما اعدا و کلمات عدو و کلمات و عدو و کلمات و عدو و کلمات
تولا چون از اعدا ترا نموده اند بطریق اهل کلمه الله الله علی الظالمین
و بعضی که در تیرا جمله نموده اند و در او نیز او در هر خود واجب دانسته اند
که اعدای اهل بیت را بر بیل عقل و نقل عینین از نایب و نیست کنند و ثواب این
قاعون بیشتر است اما سواد و ان با شکرست طاعتت بنام خود و این صحت
و بر خدا و حجت بر بیل نقلی زیرا که در ظاهر است که در ادب از هر صحت
و عا و او در طاعت و ایمان در روز قیامت است نایب با کلمات و حقیقت
و خدایان بس و این باشد که خدایا بر این که در هر یکی را با کلمات خود رساند

در این باب در اول قول خدا انما نحن خلقناهم لعلهم يرجعوا و این
 المصیر و در شرح اختلافت بعضی بر آنست که ارواح با اجساد همسر شوند و بعضی
 با اجساد و قول ثانی بر حقست بر دلیل اول بر آنست انما خلقناهم من نطفه فاذا أتوا
 نحبهم بین و جبریتان مثلا و منی خلقه قال من حی الملقم دی ریم نقل نجیسا
 الذی انما اول مرة و در یکی نقل علم و حاجی دیگر زنده و حی فی الصور و بعضی
 من فی السموات و من فی الارض الا انما الله شیخ فیما فی فی اذام قیام بطرف
 و حاجی دیگر و اول المبعوض در حق است که حشر اجساد با ارواح همسر بود
 و دلیل نقلی عقلی بلکه روح با جسد همسر شود است که چون نام علم کرده پسند
 خواهد حسنه خواهد سیئه بر نام بنیید و بر نام باید اما قول پسر کثیر انما من
 حنانه عاقله و دیگر من بزیع غیرا کثیره و غنمه و من بزیع غیرا کثیره ندانم و دیگر کثیر
 قوم من استی تقریریم استعالی الی صوره اتوی منهن علی صوره الالهة و بعضی نقل
 صورته الکتاب و بعضی علی صورته الذی اب و بعضی رو ستم علی جدوج و بعضی هم
 بکم و بعضی علیهم ثواب من نار و بعضی منقطه بر سیم در جبر و بعضی منقطه بر سیم
 الاضداد و بعضی ششم من مثل من المیزان سس قین شده که زنده مشرق بود
 حشرت و حساب او در جهنم اول لانه منها فطناکم و فیما فییدکم و منها فطناکم
 اتوی و دیگر که نام او الی اوقات از قره و عدایان رسول شکر و دیگر و یکی احوال
 قیامت از برین کتابها و اینها و اطلاق جراح و اندر او در قیامت
 و اندر او در قیامت و در قیامت و حساب مردمان و کتیبند و تکلمها و مطالب است
 خفا و بار بر هر احدی دوزخ و در قیامت برشتیان و در امیر المؤمنین
 و شفاعت و عمل و ای بر مصدقین بر آنست که صدقش بخود ظاهر شده
 بر حشرت و ایمان عبارت از بیع از غنا و دایم مکتوبه است که اگر یکی از
 این معتقدات نگار نماید مثلا گوید خدا واجب الوجود نیست با چه رسول
 نیست با علی و یکی از این معتقدات نیست بچشر خوانده بود با بیانات را احلال اند
 با پیشه استرا کند با شهمه کاوت و در بیان او که فرقی از قیامت
 و سخی جهنم و حشرت و حساب او است با کفره و شفاعت در دل که سخن

ان

الفاروق و کلام هم منزه و هر که با غنا و دایم اعتقاد است و شسته باشد و در حق اند و باز
 و در دوزخ و شیره از کلمات نماید و لیکن در اعتقاد است بر آنست که روح و در لیل نقلی
 مانند و در لیل سخی قیامت کند با روح و سست وقت و در وقت معلقه و قوت است
 و قدرت در این است و شسته باشد و ایام که اگر در حشرت ظاهر شرح بجهت و بیغ
 حرج او در مسلمان نامند و هم او در لیل و شیره اسلام است که با نجس و بیغ
 ولی نفسان لاه و نظر جمیع اتوی مسلمان نیست و در حشرت با مسلمانان حساب
 نخواهد شد و از حشرت بره ترا به نیست و احوال در جمیع احوال است که بیغ
 با اعتقاد است معرفت پیشند زیرا که بر لیل نقلی نواست دانست و اعمال
 در زید و متادین کرد و مؤمن است که نام اعتقاد است بر لیل نقلی بر آنست و کار
 آنکه بر آنست و اعتقاد کند و این معنی آن است که با غنا و دایم است با کتیبه معرفت
 و ایام که با مکتوبه باشد اما بر لیل نقلی از لیل و بر آنست که در دوزخ و
 نظر در حشرت و حشرت که کرد و صاحب الدنیا باشد با کفر دم ادراک الی انان
 خوانند و ظاهر خود را با سس تنوی ار بسته دارد و متدب اطلاق طاری
 کند چیزی از تعلیمی و لغت نیست که با آن نوار و چون صحت عمل موقوف
 بر قوت ایمان و حصول اصول است عمل او در حق و بر حق نیست و با کتیبه حشرت
 خواهد شد و بعد از آنکه در این حدیث از آن حدیث فصل ۳
 در بیان فروع دین که از ارکان اسلام خوانند و آن تحت نام زوره
 ز کون حج و ایام نماز و ایام بر حشرت بر دوزخ است مقدمات و مقدمات
 و مقدمات بر دوزخ است فعل ترک ایام حشرت و حضرت اظهار است
 ۴ معرفت بقوله معرفت وقت ۴ عدد و انقض ۴ شتر عورت ۴ سمره ایام روا
 بود بر آن سخن کردن ۴ سمره ایام روا بود بر آن سخن کردن ۴ سمره ایام روا
 یکی تن از نجاست با یکی جامه از نجاست و سر چه غیر از نجاست ترک است
 و با کتیبه شیش از طهارت استبرأ و شحی واجب است در دوزخ است با کتیبه
 هم واجب و طهارت با آب است یا کتیبه کاسی که آب نیاید یا مانی باشد و
 طهارت آب و وضو و غسل و شستن و وضو و غسل و طهارت با کتیبه و با کتیبه

که چشم دلکش غلبه کند و آنچه برین عمل بود و سنگنده عمل ابراهیم نیست و
انسان خستین و جیغ دستخاسته فغانس و مس میت تپل از عمل بعد از
برودت و بر آنکه تیم کابی باید کرد عمل دو چو کردن میسر شود بر سطح
موانع پس تیم خاک باید کند که مضروب نباشد اگر عرض و ضربه یکبار
درست بر خاک نهد ستارن نیست و بروی دارد در اینشتی با اعلای زمین و کینه
دست جبهه دست راست کند و بکت دست راست دست جبهه
بکند و اگر عرض عمل باشد و بار دستها بر خاک نهد یکبار برای شانی
و یکبار برای دستها اما در مقارنات نماز بارده نیز واجب است یکی بدل تلقین
و در این بیت است که بدل نمیشد اگر زبان با اعیان باشد و در کینه
و ان یکبار الاوام و فراتر مانده و سوزنی دیگر و دست در کوع و سجود و سجده
و صلواتین و سلامت و چهار کوع تلقین دارد و این قیام و نمود در کوع
و سجده است اما در اینست گفتن جل در دعوت مسلمان است اول بیت چهار
کوع نیست در کستن باشد بر اول دوم در اینست جبهه و دست چهار کوع زمین
وقت و فریب و داد و در ب سوم وقت نیست کی باشد از آن که یکبار الاوام
بر آن بگوید چهار کوع بر یک نیست بودن در زمین بیت را با جمل نماند
تیم خلق نیست از جبهه باشد از چهار کوع قبل و بعد و شک مسوولیت بنفذه
و جمل و سه کوع مشت مطلق نمانند اگر چه بعد از یکبار الاوام با بعد از سلام
با پیش باید که نیست کرده است اما شک بر دو دعوت نوعی است که در حال
بیت شک کند تا بر آتیه جدا کرده نیست کند و در دم است که در اینست
اما نماند که در نیست اما اقصا واجب نیست زمین درین صورتها نماز آید
که در ششم نیست شرطت با این شرط بر آن که از ق میان شرط و کین است
که تفسیر نماز بر ترک کین میشود و در شرط لازم نیست نوع نیست را کی مثل آن
که در سه با ادا ادا وقف بنفذا و ادا بقفا ادا ادا جهان باشد که تارین
که از در جهان آنکه تارین کین کردد چون در میان نماز با پیش آید که نماز
پیش نمازده تمهید پیشین نام کند و نماز زمین اراول یکبار در وقت

بجز

همچنین اما ادا بقفا جهان باشد که ادا کردد با پیش آید که یکبار از اقصا شده نقل
کند و نقل نیست حکمت اما اگر قضا کردد و وقت از قضا حاضر تکامل باشد
در آن صورت نقل با نیست بلکه نماز بقفا باید برید و ادا مستعمل شد و اندر اعلی
و یکبار کثیر الاوام و بصیبت در کست و طاعتش از چهار کوع باشد جمل و سه و وقت
و شک اما بجز همه از نماز ادا بقفا و اوقات و مقدر جمل است و سهوی با پیش آید
که کینه تم مطاقت و شک که گوید کینه با یک کینه اگر نماز یک حیدر که در یکبار
و یکبار رسید نماز یکبار که کفوت و نمازش در دست دیگر نماز شش چو دست
در دست کستن و وقت و اعامه در دست و در قیام و اوقات و بلند خواندن در کین خود
در نماز خواندن در نقل خود و در نقلی که در کین از این فرض شود اما در وقت و جمل سه و شک
قضا مطاقت اعملا و جمل عم الا در چهار اوقات و شک اگر در آن وقت باشد از
کوع و اگر کشته باشد با کی نیست اما سه و باب قرارت سه شصت است اگر در نماز
و سه و دست در وقت و جمل حد و نیست اما اگر ساجی باشد که باشد و یک کوع فرقه
باشد نماز سه و سوره خواند و اگر سیر از کوع باشد با یکبار که نمازش با طاعت و
اگر در سه و سوره سوره که در آن کوع در کوع و یکبار در باب جمل و سه و وقت
اگر در نماز سه و کوع و وقت و جمل با طاعت اما سه و اگر نماز یکبار در سه و سوره
نماند اگر سه و سوره را او کرده باشد اما اگر شک کند در سه و سوره جدا کرده باشد علی نماز
و اگر سه و سوره جدا کرده باشد بخواند مستعمل در کوع و ان و بصیبت در کین است
و از هر کین یکبار و بصیبت الا صرف و کوع و در کوع پنج کوع بصیبت اخی و
سکون و دست و سه با نیست کردن و سکون و نقل کوع با در کوع است با در اوقات
ان اما نقل از کوع جمل و نماز ادا بقفا است اما در سه و اگر سه و وقت باشد با جمل باشد
اگر شک کند در کوع و بصیبت وقت باشد علی دارد و اگر در قیام باشد کوع کند و اگر
با ادا پیش آید که کوع کرده نماز سه کوع و اگر سه و یا شک باشد و سه و در کوع باشد
سه و هر کوع باشد بکنند و اگر ادا است شک باشد شک سه و کوع کند علی نماز ادا
اگر نماز پیش آید که کوع کند مقدر آنکه دستها سه و از نور ساند حکمش ان باشد که
کوع یک کینه است بود مسند در کعبه سه و بصیبت که بر آنند اول آنکه کعبه سه و

واجبست خدمت چه بر زمین نهادن که جای کعبه بگشت ببلند تر باشد و هفت اعتبار برین
 نهادن رسک بودن و شش گشتن در برابر است کردن رسک بودن و در کعبه دویم گشتن
 چهره زیرا که بر ایست کردن رسک بودن واجبست دوم ضللی که باشد در کعبه
 باشد با بر و اجتناب از واجبات اگر در کعبه باشد در در کعبه چهل و هفت و قصه
 نماز باشد که در و اگر سهو کرد و باشد و نقل بر کعبه کرد و با چهل باشد و اگر بر کعبه تر نشد
 پیشیند و هر دو کعبه کند اما اگر شک باشد و کمال تمام آنده باشد از اراج علی باشد
 و اگر کمال تمام نماید باشد سجده کند اما اگر سوادش بیه که کرده نماز بجز کرد و اگر
 در سجده چهل و پنج شود چهل و هفت و هفتاد است اما در سهو پیش از رکوع با چهل است چنان سلام
 با در آن چهره کند و در کعبه سهو کند و اگر شک کند اگر تمام است که در آنرا علی است و اگر
 کمال تمام نماید که سجده کند و اگر با سوادش که کمال تمام کند که با چهل است اما چهل کرد و اجابت
 سجده باشد چهل و هفت و چهل باشد و اگر شک و سهو باشد و هنوز در کعبه باشد بگوید و الا در
 شک و سهو چهل و هفتاد است سهو شد واجبست و اگر در چهل و هفتاد است و هفتاد است
 و صلوات برین گشتن در شادانین و صلوات برین چهره واجبست حرف و ابراه و شکر و مرتب
 و مولات در دست کما آوردن و چهل کرد شد و پنج سهو بر چهره است اگر در شکر اول است
 چهل و سهو با چهل باشد و سهو اگر بر کعبه تر نشد سجده و اگر بس از رکوع
 با پیشتر از بعد از سلام شد یعنی از کعبه با در کعبه سهو کند و اگر شک کند و کمال تمام
 نماید باشد سجده کند و اگر کمال تمام آنده باشد نماز علی سهو و اگر در شکر او برین نقل واقع
 شود چهل و هفت نماز بجز کرد و اگر شک باشد پس از آنکه سلام با در داده باشد نماز
 علی باشد و اگر سلام با در داده باشد نشد سجده نماز و سلام با در داده و اگر سهو کند در
 و اگر پیشتر از شکر نماز و سلام با در داده و او را تا نقل چهل نماز کرده باشد و اگر کرد و شکر
 بگذرد چهل و هفت نماز با چهل باشد و شک اگر کار در کعبه سجده کرد و باشد علی نماز و اما
 سهو اگر با پیشتر از شکر اول پس از کعبه و شکر نماز پس از سلام اول شکر اجابت
 یعنی با رکعت و سلام با در سهو زمان شکر اول یعنی با رکعتی سلام و اگر بنا برین چهل
 بگذرد چهل و هفت نماز با چهل باشد اما اگر شک کند که کرده باشد نماز و الا نماز علی نشد
 و اگر سهو باشد پس از سلام یعنی با رکعت و اگر شکر اول گشت و صلوات برین گشتن صلوات برین بگوید

اسلام با زنده در رکوعی از واجبات شد بگذرد و چهل و هفت نماز با چهل باشد
 اما سهو اگر در حال شکر باشد سجده نماز و اگر نقل کرد و نماز علی باشد و شک بجز
 اما چهل کرد سلام با و بعد از چهل و هفت نماز با چهل باشد و سهو اگر نشد سلام
 با در داده و اگر شکر بر نهد کرده باشد با سهو کرد و شک بجز چهل و هفت نماز
 سهو نشد چ این اتفاق واجبست اول که سجده یعنی با رکعت و در کعبه سهو و در چهل
 شکر یعنی با رکعت سهو کند و سهو کند سهو سجده یعنی با رکعت و در کعبه سهو و در چهل
 سلام که بی سجده کند یعنی با رکعت سهو کند سهو سجده یعنی با رکعت و در کعبه سهو و در چهل
 و در کعبه کند چنانچه در این سجده یعنی با رکعت سهو کند سهو سجده یعنی با رکعت و در کعبه سهو و در چهل
 و اگر کعبه سجده رکعت نماز واقع باشد چهل و هفت رکعت کند نماز سهو در دست باشد
 دست سلام با در داده سهو کند سهو سجده اگر کعبه سجده رکعت نماز کند در سهو سجده
 بگذرد چهل نماز در دست باشد با در داده چهل و هفت نماز کند و در کعبه سهو سجده
 سهو چهل کرد و سهو رکعت نماز با در داده چهل و هفت نماز کند و در کعبه سهو سجده
 باشد و نقل چهل نماز اگر او فریاد شد باشد نماز در دست باشد اما در نماز
 دو نماز سهو کند و چهار رکعت که نماز کند سهو کرده بر دو سجده سهو است که در
 استاده باشد با سهو کرد و سهو در میان دو چهار و میان دو سه و چهار
 و اگر نشد باشد با سهو سجده رکعت در هر یکی از رکعت میان دو سه و چهل نشد
 بنا بر سهو نه در رکعت چهارم بر خیزد و نماز در دست کند چهل سلام با در داده بجز کرد بر
 پای کند با در نشسته و اگر میان دو چهار باشد و او نشسته بنا بر چهار رکعت و پس
 از سلام در رکعت بر ایستد و دو نشسته و سه موضع ایستد که استاده در دست
 در دست شکر کند میان سه و چهار بنا بر چهار رکعت و پس از سلام در رکعت
 شکر بگذرد و یا بجز کرد بر ایستد میان سه و چهار و در دست نماز بر پای کند و اگر نشد سلام
 رکعت و سهو سجده نشد سلام با در داده در دست نماز بر پای کند و اگر نشد سلام
 با در داده و بجز کرد بر ایستد با در نشسته میان چهار رکعت و اگر استاده باشد
 رکعت و سهو کند سلام با در داده و بجز کرد بر پای کند یا در نشسته و اگر نشد سلام
 بنا بر چهار رکعت و سلام با در داده و سهو سجده این است و در سجده چهل رکعت در نماز
 اما اگر در سجده سهو با در داده رکعت علیکم الصلاه کما کتب علی الذین من قبلکم علیکم فی غیر

ایضا صلوات و ان باز است از حق مصلوات و کلمات دستورات و هر
مصلی روزی باشد مثل نماز و غیره و در غلظت کل رسانیدن سجدات و
نکبات بودن عداوت و برابری و در برون و دروغ بستن بر خدا و رسول
و اید مصیبت و در اندک وقت و عداوتی از خود جدا کردن و حمله با اهل بیت
در این گره برای تنگی نماند برای نماز و تحقیق فرود آمدن بر سر است که چون از کجا
ناید تضاد کلمات واجب شود و حجت و حجت اعم از آنکه بعد از اتمام حجت
روز دیگر کند و تا امروز نزدیک پیشین حجت و بعضی اول رمضان نیست تمام
ماد یکشنبه و با هر روز یکدیگر میسرند و همین قدر در حجت کافیت که در روز شنبه
و ارم او واجب تر است از اول ماه و در روز دوشنبه چون نیز در قضا و عهد و عین تعیین
واجب باشد و حجت بی تردید باید که در شنبه روز شد مثل اف شنبان که در
فرود روز عید ارم اگر اول رمضان باشد واجب و اگر در شنبان باشد نیست
قرنی از اول ماه در حجت نیست بلکه در شنبان نیست که در اول رمضان باشد معتد
و حجت چون نیست غسل کشید و عبادت شود تا هر چه غسل کند و اگر بیدار
شود و از جنبه دوم نیست قضا واجب شود و سوم نیست قضا و کفارت
واجب شود و هر قدر که در مصلی روز باشد است اولی از آنها در مصلی حجت و فضه
و کفارت که مصیبت باشد و راست و الا در دست و ملائمت و ملائمت و ملائمت
و هم برای حجت و حمله باید و در این ترک کردن برای حجتی که است و اگر کفایت
ما در این است که در روز کفارت بر واجب شود و در روز نذر در دست باشد
و اگر کسی روزی در جهل و سهو فرود بس و البته هر روز کفارت بر واجب کرد
و اگر روزی در کلاهی او بریزد باطل شود و هر کجا تنها ماه رمضان عینه هر روز
برود با تنها ماه سوال عینه هر روز یک قضا و کفارت بر واجب شود
و اگر کسی در روزی از نظر نماز است که نماز پنج بر اولان شده و اگر در نماز است
انظار کند نماز غیر بر واجب شود عین با دو ماه روز در دست است
در پیش را نظام و هر با بیدار از او کند و بلکه بیشتر و مرض و حجت و استی سینه
در سنس که در قضا واجب شود اما حجت و حجت و کفارت اصلی و بهوشی را قضا
بمورد ظاهر در یک روز و هر چه که در وقت طلق برسد انظار کند و هر روز

بیم

بیمه ضامن صدقه و هر چه از این قضا بر آورد **الف** اگر در این روز حجت است
کجا در سینه از قضا جمع کند مگر نماز و امانت است و در دست است
و از برای یک که سینه بر دو دست را در کوه سینه و با نیزه سینه را در کوه سینه و حجت
سینه را چهار دست و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
یکبار در دو سال زنده در هر دو روزی و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
زنده و در جهل و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
سه سال در حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
و در نزد یک روز و در چهار سال زنده و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
یکبار در چهار سال زنده با هر چه در جهل با و در دو سال زنده به حجت و حجت
باشد و اگر در قضا که نشود و قضا از کجا و در دست است چون می رود و کجا
بر کشته یکبار که یکبار در ماه و در هر دو روز و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
زاید و در هر دو سال و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
یکبار در دو سال و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
در هر چه یکبار که سینه بر دو دست و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
در هر چه و هر روز و کجا در حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
توان کرد اما قضا از روز و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
و در دست حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
مشاکست و قضا سینه کجا در دست دوم و در حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
یکبار در دو روزی حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
مشاکست باشد بسکه حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
بر آید اگر بگوید زنده باشد ساقط شود اما از آن غلات که در حجت و حجت و حجت
حجت چهار صد و چهار صد رسد عشر بر هر روز از آن حجت و حجت و حجت و حجت
طایفه از آن حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
و اگر کسی که باشد و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت
انان که در این حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت و حجت

فقد مراد حق آینه گزارد بینه و در وقت او چون در خانه بر سنگ از تیر باشد و در
نار و این کار را در خانه دیگر از شر شیطان این باشد صدوق از رسول صلوات
کرد و غسل چو را نصیحت بسیار است و سنت موکدست بر مردوزن که اگر در
دشمنه باشد از بیماری و عجزه و اگر در آنکه در خانه خوابی و داشت خشنه در آن
و اگر سینه و سینه بقیه باز کند و در او بابت آن که غسل از زخم و زخمیت
برین ایکنه انصاریان کارای سخت کردنی در آن گاست تا و در کارای سینه است
و در وقت ن روغن و گوگرد و امیده می در وقت سینه اندنی مرد با بر این
نرسد بودی و از گندم بیل این و در عذاب از دنی بر سل این که در ای سینه
بروز چو غسل کند تا این عفت از وقت برود و هر غسل کردنی میسجد اندنی
بانشان اگر کرده و هر وقت که لغزش بود که در او برکت غسل روزی او بینه
در هر سینه هر که از او بینه تا زنگ از دوی سینه است و در او از روز او بینه
را یک نوزاد تا چهار رجب و از شرقات تا در او که سندان کیش و در آنجا که
کینه در وقت ایکنه از او بینه بمانند هر که از او بینه چو سوت است و نماز
چند و بینه با حصول از صدوق هر سو که چند سینه در روز چو بینه
کردند که در او در بانی دیگر نیست اول غسل کردن و در وقت صیدن و نای صیدن
و سوزن بیل و زار بر سیدت و با بینه بر سیدن دوی در وقت صیدن و در وقت
و کینه این وقت و نای صیدن در روز آینه انانست تا او بینه دیگر از صدوق
و کل و شر شیطان و نیز تخیل و سینه در وقت است جزین عبارت سیمان است
و این نه و لا اله الا الله و الله اکبر و هر از قرآن و صلوات بر محمد و آله و صلوات
رسولی بر صلوات بر سیدت او از بینه با بینه و نیز هر که در آن سینه
و صلوات بر سینه بر سینه جن کرده باشد نماز شب چهار رگتست بر و سینه
و در سلام در هر گنی یکبار را که در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
سیمان است و در هر روز و لا اله الا الله و الله اکبر هر که برین موافقت نماید از هر روز
فنا کله از راه و این سینه نماز بر سینه رسول خرد که در روز سینه چهار
رگت نماز یکبار در هر گنی یکبار را که در چهار بار نقل ایها الکا فون و سه بار را

الکسی چون ناز شود و نای صیدن هر روزی از هر سینه هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
در نماز و بینه و در قیامت در سینه عیش تا قیامت باشد بجز آن و صافیان و هر روز و هر روز
و در روز جزا این هر روز نماز شب یکشنبه رسول خرد که شب یکشنبه نماز گند چهار رگت
بر سینه و در سلام در هر گنی یکبار را که در چهار بار نقل ایها الکا فون و هر روز
چهار رگت و در سینه سیمان بینه و بر سینه اطبا سانی کند و در وقت نماز و اول و چو در کس را
شیخ بر سینه نماز و یکشنبه رسول خرد هر روز که در یکشنبه چهار رگت نماز کرد در هر روز
رگنی یکبار را که در سینه سیمان رسول و در هر وقت که در سینه سیمان رسول خرد
بجاست یکبار در نماز او سینه نماز شب و در سینه رسول خرد هر روز که در سینه
چهار رگت نماز کرد در هر گنی نماز چهار نقل فراموش تا شب و در سینه ایکنه چو سینه
در آن هر که باین دگر دلف و سندان در آن سینه نماز از او بینه رسول خرد
هر که در روز سینه چهار رگت نماز کرد در هر گنی یکبار را که در یکبار را که در یکبار را که در یکبار
و یکبار را که در هر روز از غایت و با یکبار را که در سینه سیمان رسول خرد
در سینه هر که باین سینه و سینه او سینه و در او در وقت در سینه سیمان رسول خرد
نماز شب سینه دوازده رگت سینه سینه و سینه سینه در هر گنی یکبار را که
و در هر روز که در آن سینه سیمان رسول خرد تا آنکه گفت الحیا و بعد از آن صد بار صلوات
بر رسول و در سینه سینه هر که باین نماز این سینه از نماز است و در وقت و در وقت
شیطان و نای صیدن و نای صیدن و در وقت است در هر روز صافیان بینه نماز و در سینه
چهار رگت در هر گنی یکبار را که در سینه سیمان رسول خرد و در وقت است صد بار صلوات
و صد بار صلوات بر رسول و لا اله الا الله و الله اکبر و هر که باین نماز است و در وقت است
نماز شب چهار سینه سینه رگت در چهار رگت سیمان رسول خرد که در یکبار را که در یکبار
نقل سیمان و در چهار رگت او بینه در هر گنی یکبار را که در سینه سیمان رسول خرد
سوزد الا الحیا که در نای صیدن و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
و در سینه عیش هر سینه نماز در چهار رگت چهار رگت در هر گنی یکبار را که در سینه
نقل سیمان چون ناز شود و در سینه سیمان رسول خرد و در هر روز و در هر روز
در وقت نماز هر روز در هر روز سیمان رسول خرد نماز شب سینه نماز شب و در وقت

جواب این درسی بود که بعد از غسل وضو و دعا
و سبک و واجب باشد که نماز است سوال شخصی در رمضان این بود که نماز است کرد
و دعا و عز و بهم ها خیار نه بیسو و عطف ساق بودند درین حالت نزد و سوز و مال حال
صحیح البصیرت بر سر مرد قضا و کفایت است جواب این زن در دم و کار نوزده اردو در
این عمل کرده و سخنان شده بر سر مرد قضا و کفایت است سوال شخصی پس آن
از مرد و دیندار شمالی کرد چون کار نبرد خوانده در وضو و کارش خوانده نمودن
خوبه را در زمان نهد برین واجب باشد و از خوانده دار و درین کار نبرد خوانده باشد
که اگر از کسی کند و از آنرا چیزی نماند و با این همه هر دو در وقت نهد در وضو و سبک
خارج مرد در دوام بود از او کرد و در دوام و وقت از او شد و باز خوانده داد
بر سر مرد و غیره و طلیش ثابت شد در زمان هر مردن بر سر او واجب است و در هر مرد
نشست و کزیه اگر با مادی او ماضی باشد نماز از او شد سوال زنی که در
میگوید تو فانی می باشی و من تمام و در هر مردن نماز از او شد سوال زنی که در
بر سر او نماز است و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد سوال زنی که در
را که از دفتر نماز باشد و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد سوال زنی که در
جگدی در مردی کردن و از اطلاق مرد و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد
چون طلاق میرد از او رضی علی شود برین مدت واجب باشد سوال شخصی در
حالت مردان که با یک زن می کنند و در ناکتبه بر یک مثل چند بر یک بر چه بر یک
در هر یک از بر یک می لازم بنیاید جواب در ناکتبه و کسین را بر چه و در ناکتبه
در وضو را از ترس و در برانده رایج سوال مردی که در زمین مرد و در ناکتبه
جواب بر مردی که کفایت و صبری آوردان بر هر مردان زن کفایت مرد هر امر
بر سر هر مرد را چه باشد از جنبل هر مرد و حال باشد از قبل یاد سوال مردی که در
در دارالاسلام کشنده و در رضا می باشد جواب بر هر مرد که کفایت بر سوال
چاقی در ماه می کشند که یک بر کفایت و یکی در یکی که در آنها چون تا چه شدت
کردند هر یکی را چه در هر سینه مردان خفته بود و با سینه دال باشد جواب مردان که در
دال چیل در چه مردی را چه در هر سینه سوال مردی که در از نوزده است مردان که در
مادر خود جواب زن از او بجهت را سوزم کرد و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد

طیبه

طیبه غلام را بوضو که این همه داد که بر سر بر اهدات برادر هر روز از نوزده است که این همه
سوال کدام نماز است که درین وقت شود قضا است و در نوزده است که این همه
زن مسلمان را او چه سوزم مسلمان را داده از او بگذرد و یکی کند که بر سر این همه
جواب زن باین باشد از وضو که بر سر نماز باشد تا خوانده باشد و اگر در هر مرد
کم کند نماز باشد سوال مردی که در نوزده است و در هر مردن و در هر مردن
بود که سینه که درین وقت از طعن شد از وقت چون او هم داد و از هر یک که ام
شد که نماز است سینه با شده تا سجده البصیرت باین که در سوال است و در هر مرد
خفته در هر یک شش آدم و نوزده و بر سر و موس و در هر یک صلوات علیه و علیهم
حائست هر مردان نماز عیدین و کسین نماز عیدین و در وقت است باین که در
رکت اول خود کسیر او هم و کسیر که در وقت است اصل صلوة عید انظر او اول
واجب او در نوزده است و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد سوال مردی که در
بگوید در نماز عیدین و کسیر که در وقت است باین که در سوال است و در هر مرد
بسیار است و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد سوال مردی که در
ذقاته و سوز و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد سوال مردی که در
اول نماز عیدین و کسیر که در وقت است و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد
در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد سوال مردی که در
کسیر او هم بگوید و در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد سوال مردی که در
رکت دوم سجده و نشسته بخواند و سلام باز در وقت است و در هر مردن و در هر مردن
که سر از رکوع برادر و کسیر بگوید اما در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد
و بعد از هر مردن که با نوزده است بخواند و از هر مردن و در هر مردن نماز از او شد
خطیبین مقدم بر نماز کفایت عیدین که نماز عیدین از خطبه باید که در هر مردن و در هر مردن
چون صفت شد و ساقی که در نماز عیدین باید که در هر مردن و در هر مردن نماز از او شد
عبادت شرع و انقضای حق الله و ما انقضای حق الله و انقضای حق الله

باب سیم در بیان شرف کوکب و موقوفات آن علی این فن فلک
ششم را بعد از ده قسم کرده اند و هر یکی را برچی نام نهاده و بر برچی را بیستم
کرده اند و هر یکی را در چهارین و هر درجه را بیست بخش کرده اند و از
دقیقه نامیده و در تقویم در خط سستی از هر خانه از کوکب سیمه سیاره
در برچی دوری سر قوی ضد کلی برج دی که در وی دقیقه چون که
در برچی باشد و قاتی سیر نماید تا به بنجاه و نه دقیقه رسد پس درجه
گرد و چون بیست و نه درجه و پنجاه و نه دقیقه از برچی قطع نماید قولی
برج دیگر کند پس ظاهر کوکب را از کوکب سیاره خطی داده اند که از
شرف خوانند شرف اقباب نام برج است و قوت در درجه نور
بیشتر و در وقت در سوم درجه نور و در هر بیست و ششم درجه
و شتری در آن درجه در هر سلطان و برج در بیست و نهم درجه
و در هر بیست و نهم درجه هر وقت که در درجه نور در هر
و موقوف در مقابل شرف باشد چون و بال که در مقابل خانه است
پس موقوف اقباب در آن درجه میان باشد و از هر سوم درجه
عقب و از هر بیست و ششم عمل و شتری در آن درجه هر سیه
در هر بیست و نهم در هر سلطان و در هر بیست و نهم در هر سلطان
در آن درجه در هر وقت و بعد از آنکه بر فلک در دوره از هم دور و عمل
شایع میکنند که در هر جدول البتار و یکی مطلقه البروج و آن محل تقاطع
را اگر کوکب که بر آنجا رسیده شمالی باشد باید میشود را سنجانند
اگر جنوبی باشد ناقص میگردد و آن دو تقاطع را از خطوط همین شرف
می باشد پس شرف را سنجانند در هر قوس است و از آن در هر سوم
در هر جوار و چون این سر دو عقده در مقابل یکدیگر اند شرف آن هم در
مقابل است و در هر جدول جدول را سنجانند بدین احتیاج نموده
باب ششم در بیان درجه اوج و حقیقت کوکب دیگر از خطوط کوکب
در جهت اوج دوری شماره است از که خاک و حقیقت از کوکب است

دست

کوکب

کوکب را که خاک اوج دخل برج دوستان است و اوج شتری در هر جوار
و اوج مرغ برج اسد و اوج شمش سلطان و اوج زمره جوار و اوج
عطار و عنبر و حقیقت در مقابل اقباب اما اوج قمر در وقت است که
باشند میکنند بایست **سوم** در خانه از کوکب دوری که
چهار شرف از دوری در برج قوت است و در هر سال سیر میکنند
برچی در هر سال اما مسیارات دخل دوری در هر سال سیر میکنند
برچی در هر سال نیم با رجعت و شفاست و شتری با رجعت و شفاست
دوری در هر سال تا سیر میکنند و برچی از یک ال و مرغ با رجعت و شفاست
دوری در یک ال تا زده تا سیر میکنند و برچی در هر سال در هر شمس
دوری در یک ال در برچی از یک ال و در هر حساب است که دوری در هر سید
و شرف دوری تا نام کردی اما چون اقباب سی و دو دور در جوار می باشد و
سی و یک روز عمل دور و سلطان و اسد و سینه عمل میکنند و هر دو کوکب
و عنبر و قوت سی و دو در بیست و نه دور دوری در وقتش روزی تا
از وقت برچی می آید و از آنرا چشمه ستر خوانند و این کسب عشر ال اوج
دارد درین مختصر تجلیش داشت موقوف شد و هر روز در هر جهت است
در هر سال تمام کند و برچی در بیست و شمس روز سیر نماید و عطار در هر یک ال
دوری را در شفاست و رجعت سیر کند و برچی در هر جوار دوری در هر جهت
مقت شش روز تمام کند و برچی با این دور سیر کند و کفر از همه در هر جهت
دوری در هر سال تمام کند و سیر موقوف است و اوج هر روز سیر
سیر کنند بایست **چهارم** در شفاست و رجعت کوکب و آن در وقت هر سال
بیشتر این حالت شرف است و آن است که کوکب در ایام که کوکب سیر است
در حالت سیر درجه که کند و اوج باشند در هر جهت است یا آن چون در هر یک ال
کند گویند سیر است و در حالت شفاست چون از برچی عمل کند گویند که در هر
کوکب در هر جهت چون کوکب از برچی برچی اود گویند که در هر جهت
الی اوج در میان آن حالات این از تمام نوشته خواهد شد بایست

و سینه و پان ستوات عطارد در میان کاسیان و اهل قلم در همه کجاها است
گندوش عیان در حیات قمر بلبلان و بیکان و به سوسان و ساسان و سیری
باب ششم در اسامی کوکب شمس و قمر که بنامهای افق است
بزرگترین خوانند شمس بزرگ و قمر صغر و در مثل در رخ را بخوبی و بنامهای کوکب
و به نام رطل شمس که در رخ صغر و شمس در زمره که بر جیس و نام است
سید شمس که در زمره صغر و عطارد و قمر است با سید صغر
و اجس شمس با بزرگت و نامده از کاسی بی سوز که در در باب ششم
در رخ کوکب که کاسی است که شود یا می کند طالع وقت بر سینه اگر عطارد
در حال باشد در رخ عطارد و رخ قمر در سوس طالع است در رخ افق است در رخ
طالع در رخ روزه در رخ طالع در رخ بر شمس طالع و رخ شمس در رخ روزه در
رخ ظل در زمره در رخ طالع باب ششم در میان افلاک و این است
فلک اول که برین بر زمین است و قمر که بر زمین است و افق است که کوکب
و فلک دوم که بالاتر است و دست فلک عطارد که عطارد در اجاست و بالاتر فلک
روزه و چهارم فلک شمس و پنج فلک بر شمس و شمس فلک شمس و شمس فلک اول
و شمس را بعد از ده قسم کرده اند می بر این خوانند و بر این خوانند و بر این
در می را درجه خوانند و درجه شمس بر می را دقیقه خوانند و دقیقه را
دقیقه شمس بر می را ثانیه خوانند و هر ثانیه شمس را ثانیه شمس را ربع
مجموع باها شمس را در نیم ربع و درجه دقیقه و سینه و این فلک را فلک ابروی
خوانند و این شمس فلک در میان فلک است که در این شمس فلک را با تمام
بوابت و سیارات بر شمس در یک دور از شمس چون بی ساند و باقی افلاک
و نجوم را بر یک شمس نیست همه از شمس بر می روند و سیری خاص داده اند
باب ششم در زواجات کوکب چون ستاره در یک رخ باشد هر چه
و دقیقه مساوی گویند خوانند این دو کوکب است که کوکب است با سینه خوانند
سعد بود اگر شمس باشد این زمان شمس بود و اگرین حال میان می از کوکب
مخبر باشد با افق است که بعد از ستاره مخبر است مثلاً چون رطل با افق

در یک رخ و یک دقیقه واقع شود گویند افراق زحمت و اگر این مقدار نه میان
افق است و ماه باشد گویند اجتماع است و خیال که چون ماه نور از افق دارد
و میان این اجتماع شود یکیشی که در شمس با افق است و نور از افق را
از عالم من نماید خیار که او بر فلک است و افق است بر فلک چهارم که سوس
گردد و از است که سوس در افق باه و اول ماه باشد و اگر کوکب در بر سینه
باشد که میان او و کوکب دیگر سوس فلک حاصل باشد گویند شمس این دو
کوکب است و این از سعادت عالی نیست و اگر در یک فلک حاصل باشد یعنی نزد
درجه در میان افق از یک جانب گویند ترسیان دو کوکب است و این در سعادت
مخبر است باشد خصوصاً که ستاره شمس باشد و اگر سوس باشد مخبر است
بجای آن و اگر در ستاره بر مثل فلک باشد گویند شمس میان آن دو
کوکب درین در سعادت باشد بر سینه که اگر کوکب شمس باشد سعادت
شمس میان کوکب است که در افق است و اگر در مقابل واقع شوند گویند مقابل
و اگر کوکب است اما مقابل افق است و ماه را استقبال خوانند و خیال که در زمین
مقابل چون ماه نور از افق دارد که در زمین در مثل حاصل شود و نور از افق
ماه بر سوس مخبر است که در کوکب است و استقبال در عرافات است که سوس
باب ششم در اوقات کوکب که در آن رطل و شمس در رخ در
عطارد است و از آن مخبر خوانند که کاه و سینه و کاه و سینه و کاه را رخ
و زمین و سینه خوانند که در عمارت نور افق شده اما چون با افق است
و دیگر است و این است که کوکب که در مقابل افق است از وقت استماع شمس
گردد و بعد از آن که در زواجات این سلسله یک یک با یک دیگر باشد
اما کوکب طلوعی که رطل و شمس در رطل است و در رطل است و در رطل است
گردد و کوکب طلوعی که آن روزه و عطارد است بعد از سینه روزه و سینه و سینه
باب ششم در کیفیت طلوع و روزه در اول رطل که اگر اوقات
طلوع نماید در آن محل دلاوی واقع شود آن رطل را طلوع آن مولود خوانند و سلف

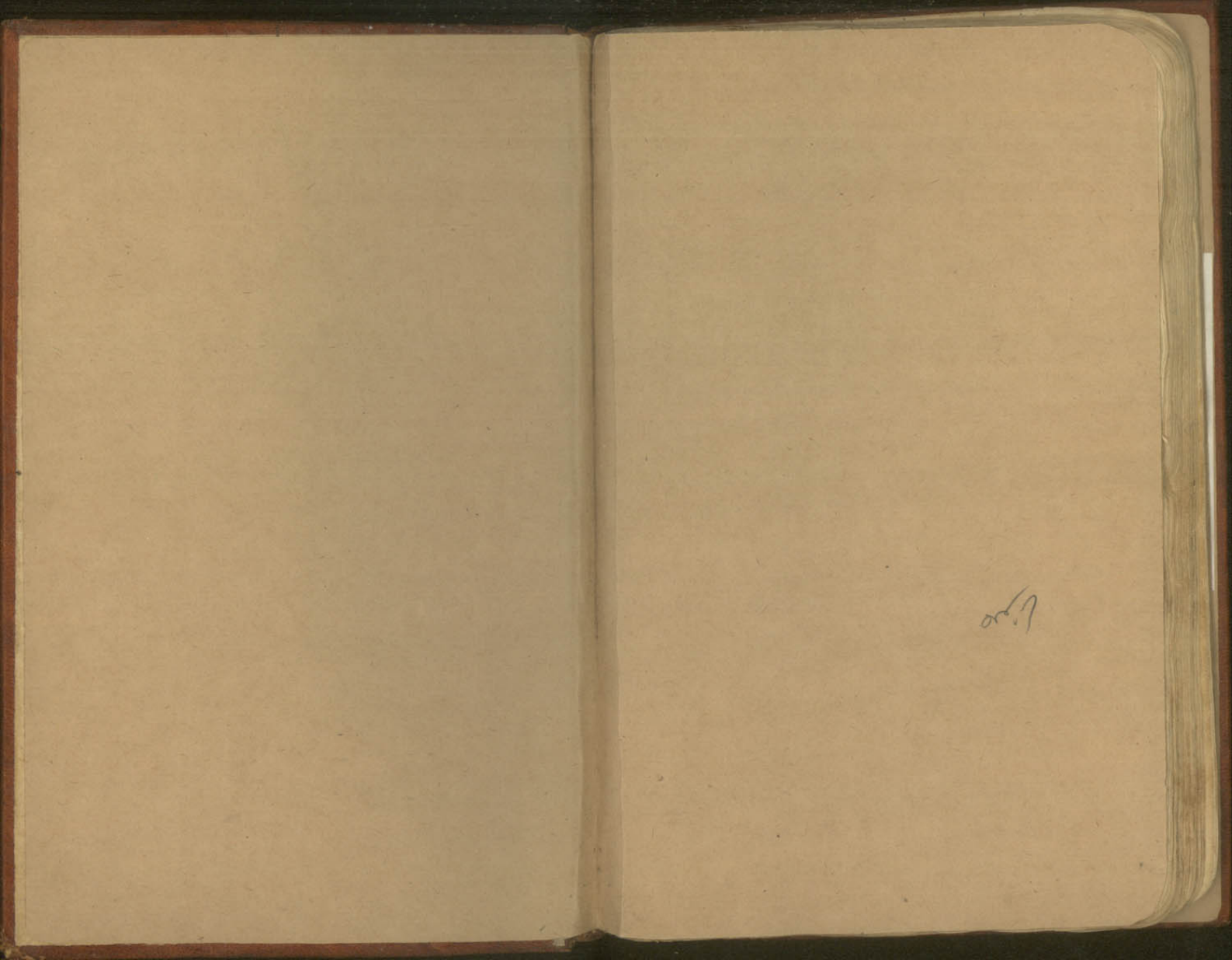
بخت و چون در ننگی در او که در این برج کوکب سعد باشد بهتر و اگر خوش باشد
برینند که صاحب طالع را به حالت اگر در برجی از برج خط طشت نظر با کوکبی
سعد در این بیت بسیار کند و وقت آنکه طالعش برتری کند اما اگر صاحب
طالع بریشان باشد در برجی که خط نظر کوکبش با بعد از منظر الطبع با
برود و در طالع تلقی یکیم و بیت المال شود در او در سیم تلقی با و چهارم
تعلق بپدر و دست و وقت و چمن فرج و اولاد و ششتم خانه خشتی و
خادم و در پرستان و هفتم خانه او و هشتم کار ششمین خانه هر که
و میراث و پنج خانه علم و پنجم سودم خانه عمل دولت و دست سلاطین و با مردم
دوران و سید و دو و در این خانه اعدا و عار با این بزرگت و در هفتم ان برج
دولت بر خوشی سوزان کند و نیکس تا یکس باب سیم و دوم
در طالع بر وجه حل و مسدود و ششتم در غرق و در سید و جدی خاکیت
و وضعی و در زمانه آن دو و با دست و سوزی و سرطان و عقرب و وقت است
و شمالی و در ایجاب سیم و سوم در برج سنبله برتری که اعدا
در او دو و از فصلی فصلی بدل کرد و ان برج را سبب خوانند چون حل که اول
بهارت و انجاب چون از حوت چلی خونی که در نشان سنبله شده بهار در صفا
که چون انجاب در وقت از بهار سبب شده تا نشان و نیز آن که چون انجاب
در وقت از نشان سبب شده برین وجهی که چون انجاب در وقت
از بهار سبب شده بر نشان و ان برج که در میان فصل اول بهار باشد
نایت خوانند چون نور رسد و عقرب و در او ان برج که از فصل برین
سبب است نژاد جدید خوانند و در تقویرات این چهار برج را در سید
ی کشند و ان جزا و سبب و دست و وقت مابین سبب بر اولاد
در نشان کوکب و این هم طیلت از کوکب مری برجهای تسی در روز ششم
دشتری و وقت در برین مری و دست و مری برجهای خاکی در روز
اندر و مری و در برین مری و دست و مری برجهای بادی در روز

زحل و عطارد و شتریت در این مری و دست و مری برجهای آبی در روز ششم
و مری و دست و در وقت و مری و دست و مری برجهای آبی در روز ششم
باب سیم در این باب عبارتست از نظر کوکب با مری که انجا
این مری بر کوکب باشد مثل که در این مری باشد تا سید سیم تا
نوع مابین است این مری که در این مری است و مری شتری با عطارد
و مری با بره و دلالت بر این مری و با و در وقت و مری که در وقت مری که
باب سیم در این مری و دست و مری برجهای آبی در روز ششم
طیلت شری و بران سبب خوانند از مری که در این مری است و مری که در این مری است
زبان و کبیل لقب شود تا مری که در این مری است و مری که در این مری است
در مری که در این مری است و مری که در این مری است و مری که در این مری است
در وقت مری که در این مری است و مری که در این مری است و مری که در این مری است
از اولاد است خوانند و در وقت مری که در این مری است و مری که در این مری است
در مری که در این مری است و مری که در این مری است و مری که در این مری است
بهند و در چهارم انسال قرار مری مری در روز و در وقت مری که در این مری است
در شب لام و ساعت سیم خوانند و بعد از آن شش جدول نویسنده و طالع
قره کوکب سینه در این مری که در این مری است و مری که در این مری است
سیمی نویسنده از جمله مری که در این مری است و مری که در این مری است
که شرف انما است تا سید مری که در این مری است و مری که در این مری است
مقابل است مری که در این مری است و مری که در این مری است و مری که در این مری است
دوازده درجه باشد میان انجاب و مری که در این مری است و مری که در این مری است
از انجاب و چون در این مری که در این مری است و مری که در این مری است
شرف و سبب مری که در این مری است و مری که در این مری است و مری که در این مری است
با کوکب سینه از زمانه در سید مری که در این مری است و مری که در این مری است
خشت شروع در کار با بنای کردن اما کوکب که در این مری است و مری که در این مری است

اما سندیس قرابیش سدرت خصوصاً دین سلفین و طلب الی و دینی حضور
در تریج قرابیش سدرت الی ساست و عادت و دیگر هم کار داشت به
و شلیت قرابیش سدرت خاصه دین ملک و طلب ریاست و حاجت و ازین جا
و مقابل قرابیش ابتدا ساطع را در وقت خاصه مع املاک وضعی و عقار و غیره بود
اما قران قرابیش آغاز کار داشت به خصوصاً در مع و جابه برین دست کردن
و سندیس قرابیش دین روس و مشایخ و دهانین و اهل خیالی و عادت در وقت
و تریج قرابیش سدرت در مع کار اگر شروع نکنند بکنند بلکه از خانه بیرون نمانند
و شلیت قرابیش سدرت میده را دستور را و دین منوبات فعل را و فرودین
و مقابل قرابیش در تریج حسن ترست شروع در مع کار برینا یک در وقت
اما قران قرابیش سدرت در مع کار خاصه دین سادات و مالی و دوزخ را
و سندیس قرابیش سدرت در وقت تجارت و سود و عادت و کار غیر کردن
و تریج قرابیش سدرت در مع کار در وقت و مساجد و اهل سبب و سعادت پیواید
و شلیت قرابیش سدرت در مع کار بهی باشد بر یک سارک و مسعود و سبب
و مقابل قرابیش سدرت در عادت قرابت الی ساطع مابقی کردن و حق خود را
اما قران قرابیش در مع کار برینت خاصه دین اهل سبب و حلاله و زلف در مع کار
و سندیس قرابیش در مع کار و بیار سبب الی و اهل خیالی و اسپاسین را شایه
و تریج قرابیش در مع کار در وقت خاصه سوز و زهرین و دوسیدن و معی و نور
و شلیت قرابیش در مع کار و اهل سبب و عادت و سبب و زین و سبب و زین
و مقابل قرابیش در مع کار از سبب خود باید که و علاج و دیگر ترک و اسلحه باید
اما قران قرابیش ابتدا کار در وقت خاصه حضور و معی و عقد اوت
و سندیس قرابیش در مع کار در وقت شروع و کلبی حیدر و همان کردن و طلب
و تریج قرابیش در مع کار در وقت و طلاق دادن و ساطع با جایش خوردن
و شلیت قرابیش در مع کار در وقت و حضور و نوم و وطن و پیش و یاد
و مقابل قرابیش در مع کار در وقت و زوال و اهل و فاعله رستان و معی

اما قران قرابیش در وقت دین علماء و پیران و مستوفیان و کاتبان و مشران
و سندیس قرابیش در وقت خوردن و دار و خوردن و مشوره با دینا و پیران خوردن
و تریج قرابیش در وقت الامح و ساطع را و طلب دادن قرابت و دینی
و شلیت قرابیش در وقت دین اکا بر دین و اهل علم و مع کار را در شایه
و مقابل قرابیش در وقت الی ساطع و حاجت و عادی را در وقت
اما سندیس قرابیش در مع کار در وقت خاصه دین سادات و مالی و دوزخ را
و سندیس قرابیش در مع کار در وقت تجارت و سود و عادت و کار غیر کردن
و تریج قرابیش در مع کار در وقت و مساجد و اهل سبب و سعادت پیواید
و شلیت قرابیش در مع کار بهی باشد بر یک سارک و مسعود و سبب
و مقابل قرابیش در عادت قرابت الی ساطع مابقی کردن و حق خود را
اما قران قرابیش در مع کار برینت خاصه دین اهل سبب و حلاله و زلف در مع کار
و سندیس قرابیش در مع کار و بیار سبب الی و اهل خیالی و اسپاسین را شایه
و تریج قرابیش در مع کار در وقت خاصه سوز و زهرین و دوسیدن و معی و نور
و شلیت قرابیش در مع کار از سبب خود باید که و علاج و دیگر ترک و اسلحه باید
اما قران قرابیش ابتدا کار در وقت خاصه حضور و معی و عقد اوت
و سندیس قرابیش در مع کار در وقت شروع و کلبی حیدر و همان کردن و طلب
و تریج قرابیش در مع کار در وقت و طلاق دادن و ساطع با جایش خوردن
و شلیت قرابیش در مع کار در وقت و حضور و نوم و وطن و پیش و یاد
و مقابل قرابیش در مع کار در وقت و زوال و اهل و فاعله رستان و معی

باب سوم در ارتفاع نظرات دیگره تحول اول دوم سوم چهار
لعل **۱** متاخره **۲** سندس **۳** سرج **۴** شلیت **۵** ستاره **۶** افتراق **۷** قوت
شرق **۸** جنوب **۹** اوج **۱۰** حوض **۱۱** رجعت **۱۲** استتار **۱۳** سنج
انگشت **۱۴** و اینها باطل نیستند نظریست بسبب رجعت یا استتار طلوع
اجزاء **۱۵** استتالی **۱۶** و در ماهیه صغیر شمسی جدول کشند و در زمانی که از
یا استتالی باشد طالع آن بجز نه وقت نویسند و عاشران برج طالع هم نویسند
و ماهیه منه بین امروز یا شب که اجماع یا استتالی بوده نویسند و جزو منه یعنی
ان بری که ان نظرد و طالع شده هم نویسند اما در استتالی اینها نویسند که
انیاست و دست اگر روز باشد و اگر شب ان برج که در دست طالع **۱۷** عاشر
ماهیه منه **۱۸** جزو منه **۱۹** و سناظر مطلق **۲۰** سناظر ناقص **۲۱** افشاظر مطلق
عبارتند از بعد در ستاره اوردو جانب صحیح و سیران که هر دو در اول محل
میان مساوی باشد و سناظرانی بودن در ستاره است در هر دو که هر دو در
اول سرطان و جبری مساوی باشد بعد از ان بر زمین اگر ان بعد از زمین مقارنه
باشد خاصیت مقارنه دهد و اگر شلیت سناظر باشد خاصیت سندس در
عکس **۲۲** این پنج در صغیر شمسی حقیق مستند و در صغیر قری بخش استماع
خاص استماع **۲۳** نیز **۲۴** طریق مکرره **۲۵** شرق **۲۶** جنوب **۲۷** جنوب
حزب **۲۸** راس **۲۹** حکیده **۳۰**



L. 100

